

بروه شل جلود ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان  
است که همداد خدمت تدارک برپایی و پیشبرد جنگ سلامت  
لی مروی و اتقایی اش شمس کونئی جنگ خلق، قور وود  
(نامتوسه لایب)

# شعله حاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

سنبله ۱۳۹۸ ( سپتامبر ۲۰۱۹ )

دور چهارم

شماره (۲۱)

## "مذاکرات" قطر

روند سازش و تبانی طالبان با اشغالگران امپریالیست امریکایی و شرکاء  
و زمینه ساز روند سازش طالبان با رژیم دست نشانده اشغالگران امپریالیست

پنجمین پولینوم دومین کمیته مرکزی  
حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان با  
موفقیت برگزار گردید  
ص ۵

تلاش دولت امپریالیستی امریکا  
برای کاهش مصارف جنگی  
اشغالگرانه اش در افغانستان  
ص ۱۵

منافع سیاسی استراتژیک  
امپریالیزم امریکا در جهان  
و مصارف اقتصادی هنگفت جنگی  
آن در افغانستان

ص ۱۹

مذاکرات میان نمایندگان دولت  
امریکا و نمایندگان طالبان در قطر  
را زلمی خلیل زاد و سایر نمایندگان  
دولت امریکا به نام "مذاکرات  
صلح" یاد می نمایند، در حالی که  
نمایندگان طالبان این مذاکرات را به  
نام "مذاکرات برای خروج قوای  
خارجی (قوای امریکا و ناتو) از  
افغانستان" یاد می کنند. هر نام  
دیگری نیز می توان بر این پروسه  
گذاشت.

اما آنچه در اساس مضمون این  
مذاکرات را تعیین می نماید، این یا  
آن نام گذاری روی آن نیست، بلکه  
ماهیت ذاتی درونی ای است که  
مضمون ذاتی درونی این پروسه را  
معین می نماید و برین اساس پدیده

ادامه در صفحه ۲

## ادامه مذاکرات... قطر از صفحه اول

"مذاکرات" و شکل آن تعیین می‌گردد. بنابراین موضوعات قابل توجه درین مورد عبارت اند از:

- 1- ماهیت ذاتی درونی "مذاکرات".
- 2- مضمون ذاتی درونی "مذاکرات".
- 3- "مذاکرات" به مثابه یک "پدیده".
- 4- شکل "مذاکرات".

ماهیت ذاتی این "مذاکرات" توسط ماهیت ذاتی دو جهت متضاد تشکیل‌دهنده این "مذاکرات" و تضاد میان آن‌ها یعنی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده از یک طرف و طالبان از طرف دیگر و تضاد میان آن‌ها معین می‌گردد و این تضاد، تضاد اساسی "مذاکرات" است.

بنابراین درین جا باید ماهیت ذاتی امپریالیست‌های اشغال‌گر، رژیم دست‌نشانده و طالبان معین گردد و برین اساس تضاد میان آن‌ها مورد توجه قرار بگیرد.

ماهیت ذاتی امپریالیست‌های اشغال‌گر، ماهیت امپریالیستی ذاتی امپریالیستی این قدرت‌ها با تمام خصوصیات آن است. ماهیت ذاتی رژیم دست‌نشانده، ماهیت ارتجاعی مستعمراتی- نیمه فئودالی آن است. ماهیت ذاتی درونی طالبان ماهیت ارتجاعی نیمه‌فئودالی- نیمه‌مستعمراتی آن است.

لذا تضادی که از ماهیت ذاتی درونی طالبان در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده برمی‌خیزد، در به‌ترین حالت، تضاد میان حالت مستعمراتی کنونی کشور و خواست استقلال طلبانه نیمه

مستعمراتی طالبان است. این چنین خواست استقلال‌طلبانه، یک خواست استقلال‌طلبانه ناقص و غیراساسی‌ای است که صرفاً بر مبنای حل نسبی و ناقص تضاد عمده مرحله کنونی شکل می‌گیرد و قادر نیست جامعه را به طرف حل نهایی تضاد اساسی آن سوق دهد.

به عبارت دیگر تضاد اساسی‌ای که میان طالبان از یک‌طرف و اشغال‌گران امپریالیست از طرف دیگر وجود دارد، در انطباق با تضاد اساسی جامعه قرار ندارد و به این اعتبار تضاد اساسی میان آن‌ها یک تضاد اساسی در جامعه نیست، بلکه یک تضاد غیراساسی در جامعه است. درست همان طوری که مقاومت جنگی طالبان به خاطر حل این تضاد، یعنی اخراج قوای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور از طریق جنگ مقاومت طالبانی یک جنگ مقاومت ناقص، قسمی و ناپیگیر است و سرانجام باید از طریق سازش و تیبانی میان دو طرف حل‌وفصل گردد، مقاومت دیپلماتیک، یعنی "مذاکرات" برای خروج قوای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور، به خاطر حل این تضاد نیز یک مقاومت دیپلماتیک ناقص، قسمی و ناپیگیر است و در واقع باید همان سرانجام سازش و تیبانی فوق‌الذکر میان دو طرف را به فرجام نهایی برساند.

بنابراین مضمون سازش و تیبانی میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان در مذاکرات جاری میان آن‌ها، در اساس از ماهیت ذاتی اساسی آن‌ها و تضاد میان آن‌ها برمی‌خیزد و نه از "مذاکرات" میان آن‌ها به مثابه یک پدیده و شکل

میان طالبان و رژیم دست‌نشانده را نیز در پی خواهد داشت. در واقع همان طوری که میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان یا میان امپریالیزم و امارت اسلامی طالبانی تضاد بنیادی وجود ندارد، میان امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی رژیم دست‌نشانده نیز تضاد ماهوی بنیادی موجود نیست. برین اساس تضادهای غیرماهوی در هر دو سطح ذاتاً می‌تواند بر مبنای سازش و تبنانی میان هر دو طرف حل‌وفصل گردد، جنگ کنونی میان آن‌ها خاتمه یابد و صلح امپریالیستی و ارتجاعی میان شان برقرار شود. اما این صلح، صلحی مبتنی بر منافع علیای توده‌های مردمان کشور نخواهد بود و برعلاوه حتی به عنوان یک صلح امپریالیستی و ارتجاعی سراسری در کشور برقرار نخواهد شد و بنابراین در همان سطح محدود غیرسرتاسری خود ذاتاً عامل و حامل جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی دیگری در حال حاضر و در آینده خواهد بود.

با توجه به چنین دید ماتریالیستی و دیالکتیکی باید گفت که نتیجه برقراری روند سازش و تبنانی میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان، در "به‌ترین حالت" در ارتباط به میزان "استقلال" و عدم استقلال حقیقی کشور و مردمان کشور، سرانجامی جز حفظ حالت رقیب مستعمراتی - استخباراتی در کشور به عنوان نتیجه نهایی تبنانی و سازش میان آن‌ها، به صورت حضور استخباراتی پررنگ امپریالیست‌های امریکایی و حفظ پایگاه‌های استراتژیک مربوطه آن در

"مذاکرات". "مذاکرات" میان آن‌ها هر خصوصیتی که داشته باشد و هر شکلی را به خود بگیرد، در ماهیت سازش‌کارانه و مبتنی بر سازش و تبنانی این "مذاکرات"، تغییر اساسی به وجود آورده نمی‌تواند.

برعلاوه میان ماهیت ذاتی درونی ارتجاعی مستعمراتی- نیمه فیودالی رژیم دست‌نشانده و ماهیت ذاتی درونی ارتجاعی نیمه‌فیودالی- نیمه‌مستعمراتی طالبان نیز تضادی که وجود دارد، در به‌ترین حالت، تضاد میان مستعمراتی بودن کنونی کشور که رژیم دست‌نشانده در آن از حاکمیت پوشالی برخوردار است و خواست استقلال‌طلبانه نیمه مستعمراتی طالبان است. لذا تضادی که میان این دو ماهیت ذاتی وجود دارد، تضاد اساسی ماهوی نیست. حالت مستعمراتی و حالت نیمه مستعمراتی دو حالت متفاوت و متضاد سلطه امپریالیستی است و از تضاد میان حالت مستعمراتی و حالت استقلال حقیقی از امپریالیزم، که یک تضاد اساسی است، تفاوت بنیادی دارد. بنابراین همان طوری که جنگ میان رژیم دست‌نشانده و طالبان مبتنی بر تضاد اساسی جامعه نیست، مذاکرات میان آن‌ها، به هر شکلی که شروع شود و هر زمانی که شروع شود هر فراز و نشیبی به خود بگیرد، نیز مبتنی بر تضاد اساسی جامعه نخواهد بود و در ماهیت خود سازش‌کارانه و تبنانی‌گرایانه خواهد بود.

بنابراین آغاز مذاکرات میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان آغاز روند سازش و تبنانی میان آن‌ها است و به دنبال خود دیر یا زود آغاز روند سازش و تبنانی

نگریسته می‌شود: سیاسیون بیش‌تر از زاویهٔ منافع سیاسی شان، به ویژه از زاویهٔ منافع انتخاباتی شان در انتخابات سال آینده ریاست جمهوری امریکا و همچنان از زاویهٔ کمتر کردن مخارج شان در افغانستان، می‌نگرند؛ در حالی که نظامیان بیش‌تر به موضوع بردو باخت نظامی درین جنگ توجه می‌نمایند و خواهان تکرار تجربهٔ خروج پیش از وقت قوای اشغال‌گر امریکایی از عراق، در جنگ افغانستان نیستند.

در هر حال تضاد طالبان با اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی ماهیتاً تضادی است که می‌تواند از طریق سازش و تبنای میان آن‌ها حل و فصل گردد. البته امریکاییان حاضر نیستند، مستقیماً یا به صورت غیرمستقیم، تمام قدرت پوشالی یا حداقل قسمت عمدهٔ آن را به طالبان بسپارند، بنابراین آن‌ها دیر یا زود خود ناگزیر خواهند شد از در سازش و تبنای کامل با اشغال‌گران امریکایی درآیند و در قدرت پوشالی رژیم دست‌نشانده به عنوان شریک درجه دوم سهیم شوند، زیرا چنین به نظر می‌رسد که راه در پیش گرفته شده توسط طالبان برگشت ناپذیر است و آن‌ها دیگر نمی‌توانند به گذشتهٔ شان برگردند.

بنابراین مناسبات میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و شرکاء از یک طرف و طالبان از طرف دیگر در حال گذار از حالت تقابل جنگی به حالت تبنای سیاسی قرار گرفته است. ممکن است این حالت گذار با امضای یک موافقت‌نامه یا تفاهم‌نامه میان شان به زودی به پایان برسد و حالت تبنای سیاسی، و به عنوان

افغانستان و وابستگی شدید نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور به آن‌ها، چیز دیگری نخواهد بود؛ کما این‌که قویاً محتمل است که نیروهای نظامی جنگی اشغال‌گرانه ارتش امریکا و شرکاء نیز تا به فرجام رسیدن نهایی روند کنونی سازش و تبنای میان رژیم دست‌نشانده و طالبان نیز در افغانستان باقی بمانند و حالت اشغال کشور برای چند سال دیگر به صورت پررنگ ادامه یابد.

از جانب دیگر نتیجهٔ برقراری روند سازش و تبنای میان رژیم دست‌نشانده (جمهوری اسلامی) و طالبان (امارت اسلامی) نیز چیز دیگری جز ترکیب "جمهوریت" و "امارت" در قالب و شکل "جمهوریت امارتی"، چیزی شبیه به "جمهوریت ولایت فقیهی" ایرانی چیز دیگری نخواهد بود، ولو نام آن صرفاً "جمهوری اسلامی افغانستان"، شبیه به نام "جمهوری اسلامی ایران" باشد.

بسته به این که این روند سازش و تبنای به چه صورتی متحقق گردد، جابه‌جایی تضاد عمده و تضادهای غیرعمده در فرجام این پروسه دقیقاً قابل بررسی و ارزیابی، و از هم اکنون قابل پیش‌بینی است، کما این‌که این احتمال ضعیف نیز موجود است که کل روند بی‌نتیجه بماند و حالت موجود تا مدتی حفظ گردد.

درین مورد باید توجه داشته باشیم که میان جنرالان امریکایی و رهبری وزارت خارجهٔ امریکا و در مجموع میان رهبری نظامی و رهبری سیاسی در دولت امریکا از دو زاویهٔ متفاوت به جنگ افغانستان

## پنجمین پولینوم دومین

### کمیته مرکزی

### حزب کمونیست (مانوئیست)

### افغانستان با موفقیت برگزار

### گردید

پولینوم پنجم کمیته مرکزی دوم حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان با موفقیت برگزار گردید. پولینوم با شرکت اکثریت قریب به اتفاق رفقای دارای حق شرکت در پولینوم دایر گردید و جلسات آن مدت دو روز دوام نمود.

پولینوم با اعلام بپا خاستن رفقای شرکت کننده در آن و زمزمه سرود انترناسیونال توسط رفقا افتتاح گردید. تمامی رفقا بپاخاستند و سرود انترناسیونال را زمزمه کردند.

سپس دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب مختصراً گزارش خود را به پولینوم ارائه نمود. این گزارش روی چهار موضوع اصلی متمرکز بود، موضوعاتی که در عین حال به عنوان نکات اصلی اجندای بحثی در پولینوم پیش نهاد گردید. این نکات عبارت بود از:

مقدمه ضروری برقراری چنین وضعیتی، حالت تباتی - تقابل میان شان، برقرار گردد. با برقراری چنین حالتی زمینه سازی برای گذار از حالت تقابل جنگی به حالت تباتی سیاسی میان رژیم دست نشانده و طالبان نیز به پایان خواهد رسید و مناسبات میان آنها نیز در حالت گذار از تقابل جنگی به تباتی سیاسی، در شکل تقابل - تباتی، قرار خواهد گرفت. اما از حالا نمی توان به درستی پیش بینی نمود که این حالت گذار تا چه زمانی دوام خواهد کرد و در مسیر خود چه اشکال و پیچیدگی هایی پیدا خواهد نمود.

لذا ما باید در تحلیل های خود پیچیدگی اوضاع جدید در کشور را دقیقاً در نظر بگیریم و طالبان را به عنوان نیروی مقاومت جنگی ارتجاعی ای که در مسیر تسلیم طلبی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده قرار گرفته و در مقابل امتیازاتی نیز از آنها دریافت کرده و خواهد کرد، در نظر بگیریم و نه به عنوان یک نیروی مقاومت کننده ارتجاعی پروپاقرص در قبال آنها.

جنگ های جاری طالبان جنگ هایی برای گرفتن امتیازات بیش تر از اشغالگران و رژیم پوشالی در مسیر سازش و تباتی میان شان، به بیان دیگر در مسیر تسلیم طلبی در قبال اشغالگران و رژیم، است و نه جنگ مقاومت ارتجاعی پروپاقرص علیه آنها.

WWW.SHOLAJAWID.ORG

SHOLAJAWID2.HOTMAIL.COM

کمیته مرکزی حزب است، زیرا دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب در غیاب پولینوم کمیته مرکزی حزب نهاد رهبری کننده دائمی حزب و اعمال کننده صلاحیت‌های کمیته مرکزی حزب و اجراکننده مسئولیت‌های آن است.

مستحکم ساختن بیش‌تر دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب به مفهوم مستحکم ساختن و متمرکز ساختن بیش‌تر هسته عالی رهبری کننده دائمی حزب در بیش‌تر از ۹۵ درصد از زمان موجودیت و مبارزات حزب، به عنوان یک هسته رهبری کننده حرفه‌ای است. در واقع استحکام و تمرکز غیر کافی کمیته مرکزی و سطوح پایین‌تر رهبری و صفوف حزب تا حد زیادی ناشی از همین استحکام و تمرکز غیر کافی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب است و تا زمانی که این وضعیت دفتر سیاسی دوام نماید، در سطوح پایین‌تر رهبری حزب و همچنان صفوف حزب نیز شاهد استحکام و تمرکز غیرکافی خواهیم بود....»

استحکام و تمرکز کافی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب به عنوان هسته حرفه‌ای رهبری کننده حزب مستلزم توان‌مندی تیوریکی و پراتیکی کافی دفتر سیاسی در رهبری فعالیت‌های مبارزاتی حزب و آمادگی‌های مبارزاتی آن در سطح سازمان حرفه‌ای رهبری کننده حزب است. گرچه حزب ما هنوز با استحکام و تمرکز کافی دفتر سیاسی کمیته مرکزی خود فاصله دارد، اما توانسته است هسته رهبری کننده حرفه‌ای خود را در قالب دفتر سیاسی کمیته مرکزی خود شکل بدهد و به طرف استحکام و تمرکز کافی این هسته رهبری

1- موضوع گسترش فعالیت‌های مبارزاتی، به ویژه مبارزات توده‌یی، حزب.

2- موضوع فعالیت‌های مبارزاتی بین‌المللی حزب.

3- موضوعات مربوط به مسایل مالی حزب.

4- موضوعات مربوط به مسایل تشکیلاتی حزب.

## اول — موضوع گسترش فعالیت‌های مبارزاتی، به ویژه مبارزات توده‌یی، حزب:

موضوع استحکام و گسترش حزب در پولینوم چهارم کمیته مرکزی دوم حزب نیز اولین و مهم‌ترین موضوع مورد بحث بود. در آن پولینوم تأکید گردید که مهم‌ترین موضوع از لحاظ دستیابی به استحکام تشکیلاتی حزب، که در عین حال دستیابی به آن باعث گسترش تشکیلاتی حزب نیز خواهد شد، شکل‌گیری و استحکام سازمان انقلابیون حرفه‌ای در حزب، در قدم اول در وجود دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، و سپس در سطح کل کمیته مرکزی حزب، است.

در قسمتی از فیصله‌های پولینوم چهارم کمیته مرکزی دوم حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان گفته شده است:

«اولین بخش از وظیفه مبارزاتی حزب در راستای پیش‌برد وظیفه مستحکم سازی بیش‌تر حزب به عنوان وظیفه مبارزاتی عمده در مرحله کنونی فعالیت‌های مبارزاتی حزب، مستحکم ساختن بیش‌تر دفتر سیاسی

انقلابی پرولتاریا قرار دارد. انجام این مسئولیت بدون پیوند با توده‌ها و اجرای وظایف توده‌ی مبارزاتی، ممکن و میسر نمی‌گردد.

بردن آگاهی انقلابی در میان توده‌ها یکی از وظایف توده‌ی مهم حزب است زیرا که آگاهی انقلابی پرولتاری خودبه‌خود در میان توده‌ها به وجود نمی‌آید. اجرای این وظیفه شکل مهمی از پیوند حزب با توده‌ها است.

آموختن از توده‌ها و وظیفه توده‌ی مهم دیگر حزب است. این آموزش با تکیه بر علم انقلاب پرولتاری صورت می‌گیرد. حزب نظرات پراکنده توده‌ها را گرد می‌آورد، با استفاده از علم انقلاب پرولتاری آن‌ها را تجزیه و تحلیل کرده و فشرده می‌سازد و به میان توده‌ها می‌برد تا توده‌ها این ایده‌های فشرده شده از لحاظ علمی را از خود دانسته و خوب جذب نمایند.

پذیرش نظرات توده‌ها بر حزب، یکی از موارد مهم آموختن حزب از توده‌ها محسوب می‌گردد. حزب مکلف است به نظرات توده‌ها در مورد خود به دقت گوش داده و این گفته‌ها را مطابق معیارهای مارکسیستی-لنینیستی-مائونیستی تجزیه و تحلیل نماید و نتیجه‌گیری‌های علمی آن را به‌کار ببندد.

اجرای این وظیفه، شکل مهم دیگری از پیوند حزب با توده‌ها است.

بسیج و سازمان‌دهی توده‌ها و رهبری مبارزات آن‌ها، وظیفه توده‌ی مهم دیگر حزب محسوب می‌گردد. حزب با بسیج توده‌ها و سازمان‌دهی و رهبری مبارزات آنان، این مبارزات را منظم و آگاهانه می‌سازد و به سوی فتح و پیروزی سوق

حرفه‌ی پیش برود. مسلماً گسترش بیش‌تر این هسته رهبری کننده حرفه‌ی حزب در سطح سازمان انقلابیون حرفه‌ی، سازمانی که به نحو استواری در رأس رهبری حزب قرار داشته باشد، مورد نیاز است. اما این گسترش مستلزم گسترش فعالیت‌های مبارزاتی حزب، مشخصاً فعالیت‌های مبارزاتی توده‌ی حزب است. بنابراین ما باید فعالیت‌های مبارزاتی توده‌ی حزب را بیش‌تر از پیش و به نحو وسیعی گسترش دهیم و در تبعیت از آن تشکیلات حزب را نیز گسترش دهیم تا قادر گردیم سازمان انقلابیون حرفه‌ی حزب را وسیع‌تر، مستحکم‌تر و متمرکزتر بسازیم. این وسیع سازی سازمان انقلابیون حرفه‌ی رهبری کننده حزب می‌تواند در حال حاضر شامل اعضای دفتر سیاسی حزب و در آینده نزدیک شامل تمام اعضای کمیته مرکزی حزب یا لااقل تعداد معینی ازین رفقا گردد و به این ترتیب ثبات و استحکام کلکتیو رهبری حزب تأمین گردد.

ناگفته روشن است که این امر باید و حتماً مبتنی بر مشی توده‌ی حزب و با در نظر داشت تمامی اشکال وظایف توده‌ی و پیوند حزب با توده‌ها به عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از استراتژی مبارزاتی حزب پیش برود و به پیش سوق داده شود. درین مورد در اساس‌نامه حزب گفته شده است:

«مشی توده‌ی یکی از جوانب مهم استراتژی مبارزاتی حزب است. توده‌ها سازندگان تاریخ اند. پیروزی جنگ خلق و پیروزی انقلاب در کل، بدون بسیج، سازمان‌دهی و رهبری آنان ممکن نیست. این مسئولیتی است که بر عهده حزب

## مارکسیست - لنینیست - مائوئیست سایر کشورهای جهان.

### فیصله‌های پولینوم:

«1- کمیته روابط بین‌المللی باید... [به صورت جدی فعال] گردد.

2- مسنول و اعضای [جدید] این کمیته تعیین گردید. بر علاوه باید برای شمولیت عضو یا اعضای دیگر در کمیته نیز در آینده در صورت لزوم اقدام گردد.

3- کمیته روابط بین‌المللی باید مستقیماً در پیوند با دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب وظایفش را پیش ببرد.

4- تصامیم عملی مشخصی در رابطه با فعال ساختن هرچه جدی‌تر ارتباطات بین‌المللی با احزاب م ل م موثر در سطح بین‌المللی گرفته شد.

5- جوابیه سند منتشره حزب کمونیست برازیل (فرنکشن سرخ) که علیه سند حزب ما منتشر گردیده است، باید تهیه، ترجمه و نشر گردد. در سند جوابیه ما هیچ نکته مهمی نباید بی‌جواب بماند ولی در عین حال باید سعی گردد که از تلخ‌کلامی و پرخاش‌گری پرهیز گردد و سند بر مبنای فرمول‌بندی حق داشتن، سودبردن و اندازه نگه داشتن تهیه گردد. ضرور است که این سند بعد از تهیه و تصویب سریعاً به انگلیسی ترجمه گردد.

6- خبر رهایی رفیق اجیت به طور محتاطانه مورد استقبال قرار گرفت. پولینوم به این نظر است که این امر می‌تواند برای کاروییکار بین‌المللی حزب

می‌دهد. بدون رهبری حزب انقلابی مجهز به علم انقلاب پرولتری و قادر به درک فراز و نشیب‌های مسیر مبارزات انقلابی و عبور از آن‌ها، توده‌ها شکست می‌خورند. اجرای این وظیفه نیز یکی از اشکال مهم پیوند حزب با توده‌ها است.

وظایف و پیوندهای توده‌ی حزب، مرتبط و هم‌پسته با هم هستند و متقابلاً بالایی هم‌دیگر تأثیر می‌گذارند. بدون اجرا و ایجاد آن‌ها، یا حزب به فرقه‌ای فرو رفته در خود مبدل می‌گردد و یا به دنباله‌روی از توده‌ها می‌پردازد. فقط با اجرا و ایجاد این وظایف و پیوندها، ساختمان، تحکیم و گسترش حزب در میان توده‌ها موفقاته و به طور مستمر پیش می‌رود.

مشی توده‌ی به مفهوم برخورد یکسان با تمامی بخش‌های توده‌ها نیست. توده‌ها به طور کلی از سه قسمت تشکیل می‌شوند: بخش پیش‌رو، بخش میانه و بخش عقب‌مانده. حزب، بخش پیش‌رو را تحت رهبری خود متحد می‌سازد، با تکیه بر این بخش، سطح آگاهی بخش میانه را بالا می‌برد و به سوی خود جلب می‌نماید و سعی می‌کند که بخش عقب‌مانده را به دنبال خود بکشانند و یا لاقلاً خنثی سازد.

«رهبران باید با مهارت عناصر قلیل فعال را بگرد رهبری متحد گردانند و با تکیه بر آن‌ها سطح آگاهی سیاسی عناصر میانه را بالا برند و عناصر عقب‌مانده را به سوی خود جلب نمایند.»

## دوم: مسایل مربوط به روابط بین‌المللی حزب با احزاب و سازمان‌های



اکثریت این احزاب و سازمان‌ها است. تا زمانی که اختلافات اصولی موجود به صورت درست و منطقی راه حل پیدا ننماید، امکان ایجاد تشکیلات بین‌المللی مانوئیستی به صورت اصولی وجود ندارد. تلاش‌های مبتنی بر نادیده گرفتن این اختلافات قطعاً نادرست است و به جایی نخواهد رسید و اگر "نتیجه‌بخش" هم باشد و برین مبنا یک کنفرانس بین‌المللی نیز "دایر" گردد، صرفاً منجر به سرهم‌بندی تشکیلات بین‌المللی مبتنی بر وحدت میکانیکی- و نه وحدت دیالیکتیکی- خواهد شد.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان به صورت جدی طرفدار پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی میان احزاب و سازمان‌های مانوئیست مختلف در جهان برای حل اختلافات اصولی موجود میان شان است و قاطعانه باور دارد که ماست‌مالی کردن و دور زدن این اختلافات تحت عنوان وحدت‌طلبی نادرست و غیر اصولی است.

اگر مشخص‌تر حرف بزنیم می‌توانیم بگوییم که در حال حاضر رویزیونیست‌های پاراچندایی و رویزیونیست‌های اوکیاتی در سطح جنبش مانوئیستی بین‌المللی به طور واضح و روشن تجرید شده‌اند و دیگر در جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مانوئیستی جای پای ندارند. دلیل واضح این است که مبارزه علیه این دو انحراف رویزیونیستی عمیقاً و وسیعاً توسط احزاب و سازمان‌های مانوئیست کشورهای مختلف جهان پیش برده شده و این دو انحراف رویزیونیستی افشا گردیده‌اند. اما در سطح

کمونیست هند (مانوئیست)، حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان و کل جنبش مانوئیستی بین‌المللی تأثیرات مثبت و قابل توجه داشته باشد.»

توضیحات شعله جاوید:

درین جا سه موضوع قابل توضیح وجود دارد:

I: -

در حال حاضر هدف عمده عاجل کل جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مانوئیستی کشورهای مختلف جهان در سطح بین‌المللی، از جمله حزب ما، به نتیجه رسیدن مبارزات احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست- مانوئیست مختلف در جهان، از جمله حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، برای ایجاد تشکیلات بین‌المللی مارکسیستی- لنینیستی- مانوئیستی از طریق تدویر یک کنفرانس بین‌المللی و تصویب یک بیانیه مشترک بین‌المللی در آن کنفرانس و از این طریق ایجاد یک مرکز برای کل جنبش مانوئیستی در جهان است. بعد از فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در طی مدت بیش‌تر از یک دهه گذشته، تلاش‌های متعددی درین راستا صورت گرفته است و این تلاش‌ها کماکان ادامه یافته است.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان قویاً باورمند است که به درازا کشیدن این تلاش‌های مبارزاتی عمدتاً نتیجه اختلافات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی موجود در میان احزاب و سازمان‌های مختلف مارکسیست- لنینیست- مانوئیست در جهان و برعلاوه ناتوانی‌ها و محدودیت‌های

خود را "سازمان کارگران افغانستان" می‌خواند، در طی چند سال گذشته دیگر هیچ‌گونه علایم حیاتی سیاسی از خود نشان نمی‌دهد، یعنی عملاً فروپاشیده و از میان رفته است. اما متأسفانه ما نه تنها درین مورد، بلکه در موارد دیگری نیز، قادر نبوده ایم اسناد بحثی ایدیولوژیک- سیاسی حزب ما را در سطح بین‌المللی حداقل به زبان انگلیسی ترجمه کرده و به ترویج و تبلیغ جدی این اسناد در سطح بین‌المللی بپردازیم.

پولینوم پنجم کمیته مرکزی حزب به طور مشخص روی این مشکل انگشت گذاشت و فیصله نمود که باید کمیته روابط بین‌المللی حزب به صورت جدی درین عرصه فعال‌تر گردد و فعالیت‌هایش را چند برابر سازد.

در عین حال حزب در مجموع تصمیم گرفته است که کار ترجمه اسناد حزب به انگلیسی و ترجمه اسناد انگلیسی احزاب و سازمان‌های سایر کشورهای جهان به فارسی دری و پشتو را در میان صفوف جوانان حزب نیز رایج سازد و درین عرصه تعدادی از جوانان را آموزش دهد.

اما کارویپکار بین‌المللی حزب در سطح بین‌المللی نمی‌تواند صرفاً به همین عرصه محدود گردد. فعال شدن جدی کمیته روابط بین‌المللی حزب در عین حال می‌تواند و باید- عرصه تماس‌ها و ارتباطات حزب با احزاب و سازمان‌های مانوئیست کشورهای مختلف جهان، به ویژه احزاب مؤثر و هم‌چنان احزاب و سازمان‌های کشورهای نزدیک به افغانستان، را نیز در بر بگیرد.

پایین‌تر ازین دو انحراف رویونیستی، یک انحراف دیگر، یعنی انحرافی به نام "اندیشه گونزالو"، نیز در سطح جنبش مانوئیستی بین‌المللی وجود داشته و دارد که علی‌رغم تأکید باربار حزب ما در طی چندین سال گذشته کمتر به آن توجه شده و مورد آماج مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی مارکسیستی- لنینیستی- مانوئیستی قرار گرفته است. در نتیجه، این انحراف فرصت یافته است که در میان نیروهای مانوئیست کشورهای مختلف جهان، به ویژه نیروهایی که جدیداً به صفوف جنبش مانوئیستی بین‌المللی پیوسته اند، دست به مانور بزند و آن‌ها را تا حدی، و البته نه به صورت قاطع و بی‌برگشت، به سوی خود بکشاند.

حزب ما قاطعانه باور دارد که اگر مبارزه مسنولانه در سطح بین‌المللی توسط احزاب و سازمان‌های مانوئیست کشورهای مختلف جهان علیه این انحراف به صورت اصولی و روشن پیش برده می‌شد، ما اکنون چنین مشکلی را در سطح بین‌المللی، و آن هم تا این حد، نمی‌داشتیم. ما حتی باور داریم که اگر حزب ما به تنهایی قادر می‌شد و می‌توانست مبارزه علیه این انحراف را در طی چند سال گذشته به صورت جدی پیش ببرد، حداقل مشکل مذکور تا این حد در سطح بین‌المللی شایع نمی‌شد و مضرات آن به شدت پایین می‌آمد.

البته حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان در سطح کشور وظایف مبارزاتی اش را درین مورد حتی‌الامکان پیش برده است که در نتیجه آن یگانه گروپ کوچک طرفدار "اندیشه گونزالو" در افغانستان که

گرفت. به این ترتیب در واقع پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی علیه انحرافات فوق‌الذکر باید به عنوان یک جزء بسیار مهم و ضروری تدارک ایدیولوژیک- سیاسی برای تدویر کنفرانس بین‌المللی مانوئیستی و ایجاد تشکیلات بین‌المللی مانوئیستی در آن، در نظر گرفته شده و به راه انداخته شود.

سند جوابیه حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) سندی است که در تلاش برای پاسخ‌دهی به نقد حزب ما از اعلامیه مشترک ۸ حزب و سازمان مانوئیست کشورهای امریکای لاتین در اول می پارسال به رشته تحریر در آمده و در سطح بین‌المللی پخش شده است. متن اصلی سند به زبان پرتگالی است و ما ترجمه انگلیسی آن را به دست آورده ایم.

این موضوع قابل ذکر است که نقد ما از اعلامیه مشترک ۸ حزب و سازمان مانوئیست امریکای لاتین در اول می پارسال، نقدی بود از متن آن اعلامیه و جوابدهی به آن وظیفه و مسئولیت مشترک تمامی امضا کنندگان آن اعلامیه بوده و هست. اما ما به درستی نمی‌دانیم که چرا حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) به تنهایی این مسئولیت را بر عهده گرفته و از یک کار مشترک با سایر احزاب و سازمان‌های امضاکننده آن اعلامیه ابا ورزیده است. برعلاوه نمی‌دانیم که این کار در تفاهم با سایر احزاب و سازمان‌های امضاکننده اعلامیه مذکور صورت گرفته است یا فقط طبق تصمیم خود حزب مذکور به تنهایی.

این دو وظیفه بین‌المللی حزب یعنی بردن اسناد حزب در میان احزاب و سازمان‌های مانوئیست کشورهای مختلف جهان همراه با آوردن اسناد احزاب مانوئیست سایر کشورهای جهان در میان حزب و تأمین ارتباط مستقیم هرچه وسیع‌تر با احزاب و سازمان‌های مذکور، به ویژه احزاب مؤثر، دو وظیفه مبارزاتی مرتبط بهم و متقابلاً مؤثر در هم بوده و یکی بدون دیگری ناقص و یک جانبه خواهد بود.

## II:-

وظیفه عاجل و فوری بین‌المللی کنونی حزب جوابدهی مناسب به سند جوابیه حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) به عنوان بخشی از مبارزه ایدیولوژیک- سیاسی عاجل حزب علیه انحرافات متبلور در "اندیشه گونزالو" است.

حزب ما یقین دارد که تلاش برای تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی مانوئیستی به خاطر ایجاد تشکیلات بین‌المللی مانوئیستی بدون تصفیه حساب اصولی و دقیق با انحرافات متذکره فاقد پایه و اساس اصولی ایدیولوژیک- سیاسی مارکسیستی-لنینیستی- مانوئیستی خواهد بود. اولاً چنین کنفرانسی نخواهد توانست منجر به ایجاد تشکیلات بین‌المللی مانوئیستی گردد. ثانیاً چنانچه با فرض تقریباً محال منجر به ایجاد سرهم‌بندی شده چنین تشکیلاتی گردد، ثبات، دوام و تکامل آن نمی‌تواند متصور باشد و به سرعت در گیرودار اختلافات ایدیولوژیک- سیاسی، هم از لحاظ تیوریکی و هم از لحاظ پراتیکی، گیر خواهد کرد و در حال انحلال قرار خواهد

رفیق اجیت موقعی که گرفتار گردید شدیداً بیمار بود و به نظر نمی‌رسد که در زندان مداوا شده باشد. شاید یکی از دلایل رهایی رفیق به قید ضمانت شدت یافتن بیماری وی در زندان بوده باشد. در هر حال رهایی رفیق از زندان می‌تواند زمینه‌های مناسبی برای مداوای وی فراهم نماید. ما جداً امیدواریم که رفیق اجیت در وضعیت بیماری شدیدی مثل زمان رهایی محمودی فقید از زندان ظاهرشاهی قرار نداشته باشد و بتواند در بیرون از زندان صحت‌یاب گردد و پس از آن قادر باشد وظایف و مسئولیت‌های مبارزاتی کشوری و بین‌المللی اش را مجدداً به نحو احسن بر عهده بگیرد.

**سوم - موضوعات مربوط به**

**مسائل مالی حزب:**

**فصله‌های پولینوم:**

«1- مصارف مالی اعضای حرفه‌ای حزب باید توسط حق‌العضویت‌های رفقای کمیته مرکزی و اعضای حزب در خارج از کشور و کمک‌های مالی هواداران حزب در خارج از کشور تأمین گردد.

2- باید سعی گردد که نه تنها حق‌العضویت‌های اعضای کمیته مرکزی حزب و اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی حزب در مطابقت با معیارهای تعیین شده در آیین‌نامه تشکیلاتی حزب و به طور منظم جمع‌آوری گردد، بلکه باید تمامی اعضا و داوطلبان عضویت در حزب نیز عملاً مشمول این حکم آیین‌نامه‌ی گردند.

3- بر علاوه لازم است که اعضا، داوطلبان عضویت و هوادارانی که

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان حق ندارد سایر احزاب و سازمان‌های امضاکننده اعلامیه متذکره را در انحرافات جوابیه حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) دخیل بداند و لذا مخاطبش در جوابدهی به آن سند صرفاً حزب امضاکننده سند خواهد بود.

البته این مبارزه بخشی از مبارزه ایدیولوژیک- سیاسی عمومی علیه انحرافات متبلور در "اندیشه گونزالو" به عنوان وظیفه مبارزاتی در سطح کل جنبش مانویستی بین‌المللی است و نمی‌تواند جدا از آن باشد. ولی ما به صورت دقیق نمی‌دانیم که کدام موضع‌گیری‌های بحثی خاص حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) در سند مورد بحث، قابل تائید این یا آن حزب و سازمان امضاکننده اعلامیه اول می‌پارسل و یا همه‌شان هست یا نیست. بنابراین طرف بحث ما در قبال سند مورد بحث صرفاً حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) است.

**III:-**

اخبار واصله از هند حاکی است که رفیق اجیت پس از سپری نمودن چند سال در زندان حکومت فاشیست مودی به قید ضمانت از حبس رها شده است. ما این خبر را به طور اجمالی دریافت کرده ایم ولی هنوز از تفصیلات آن اطلاع دقیق نداریم. گرچه هنوز نمی‌توانیم این خبر را کاملاً و به صورت مفصل تائید نماییم، ولی به نظر نمی‌رسد که کاملاً بی‌پایه باشد. بنابراین، پولینوم پنجم کمیته مرکزی حزب از این خبر محتاطانه استقبال نمود.

4- روی دست گرفتن برنامه‌های مالی معین دیگر برای تنظیم بهتر امور مالی حزب باید در مطابقت با اصل اتکاء به خود از لحاظ مالی قرار داشته باشد. حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان سیاست اتکاء مالی به منابع امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و داخلی وابسته‌ساز را در تناقض با استقلال ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حزب ازین منابع می‌داند و قاطعانه باور دارد که توجیه چنین سیاستی به مثابه اقدامات تاکتیکی ضروری برای تأمین مصارف مالی به اصطلاح مبارزات انقلابی انحرافی است که در حال حاضر یا بخش مهمی از سیاست ریزیونیستی را تشکیل می‌دهد و یا در نهایت به بخش جدایی‌ناپذیری از این سیاست مبدل می‌گردد. بنابراین باید قاطعانه علیه چنین سیاستی ایستاد و اصل اتکاء به خود را از لحاظ مالی هرگز به فراموشی نسپرد. بنابراین برنامه‌های مالی معین دیگر برای تنظیم بهتر امور مالی حزب باید برنامه‌هایی باشد که مستقلانه از منابع مالی امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و داخلی روی دست گرفته شود و مستقلانه به پیش سوق داده شود.

**چهارم - موضوعات مربوط به مسایل تشکیلاتی حزب:**  
**فیصله‌های پولینوم:**

«در مورد مشکلات تشکیلاتی رفقای معینی فیصله گردید که دفتر سیاسی هرچه سریع‌تر برای حل و فصل این مشکلات طبق فیصله‌های پولینوم از طریق تدویر جلسات مستقیم با این رفقا داخل اقدام گردد. همچنان به خاطر بهبود وضعیت و فعالیت

استطاعت مالی داشته باشند تشویق شوند که در حد توان کمک مالی نیز به حزب برسانند.

4- علاوه بر مسایل فوق، دفتر سیاسی مکلف است که برای تنظیم بهتر امور مالی حزب برنامه‌های معین دیگری نیز روی دست بگیرد. سایر رفقای حزبی نیز باید تشویق و ترغیب گردند که درین زمینه طرح‌های ابتکاری جدیدی ارائه نمایند.»  
**توضیحات شعله جاوید:**

1- مصارف مالی اعضای حرفه‌ای حزب (اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب) شامل مصارف ضروری حداقل در فعالیت‌های مبارزاتی این رفقا و مصارف ضروری شخصی و خانوادگی مورد نیاز شان است.

2 و 3 - به جرئت می‌توان گفت که حزب ما یگانه حزب سیاسی در کشور است که از لحاظ مالی متکی به خود است و مصارف مبارزاتی خود را از طریق جمع‌آوری حق‌العضویت‌های اعضای خود و جلب کمک‌های مالی آن‌ها و هواداران حزب تأمین می‌نماید. بنابراین نه تنها لازم است که تمامی اعضای حزب، از اعضای غیر حرفه‌ای کمیته مرکزی حزب گرفته تا اعضای صفوف حزب و داوطلبان عضویت در حزب حق‌العضویت‌های شان را در مطابقت با معیار تعیین شده در این‌نامه تشکیلاتی حزب و بر وقت بپردازند، بلکه آن‌ها و همچنان هواداران حزب تشویق می‌شوند که در صورت داشتن توان‌مندی مالی کمک مالی اضافی نیز به حزب برسانند.

یگانه راه حل اصولی این مشکلات تشکیلاتی پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی و جدی تیوریکی و عملی علیه عوامل نامساعد درون حزبی و بیرون حزبی یا به عبارت دیگر پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی و جدی تیوریک و عملی علیه امپریالیزم و ارتجاع در سطح جامعه و جهان و هم‌چنان پیش‌برد مبارزات خطی در درون حزب است. راه حل اصولی و جدی دیگری برای حل و فصل اساسی این مشکلات وجود ندارد.

پولینوم پنجم کمیته مرکزی حزب با دو دقیقه سکوت به احترام جان‌باختگان جنبش کمونیستی م ل م افغانستان و جنبش کمونیستی م ل م بین‌المللی، با موفقیت پایان یافت.



کمیته‌های مناطق فیصله گردید که دفتر سیاسی جلسات جداگانه با کمیته‌های مناطق برگزار نماید. فیصله‌های این جلسات باید در اسرع وقت ممکنه مورد اجرا قرار بگیرد. ....»  
توضیحات شعله جاوید:

نه تنها مشکلات تشکیلاتی رفقای معین بل‌که جنبه‌های نسبتاً نامساعد و نامناسب وضعیت و فعالیت بعضی از کمیته‌های منطقه‌ی حزب دارای ریشه‌های ایدیولوژیک- سیاسی درون حزبی و بیرون حزبی است. ریشه‌های ایدیولوژیک- سیاسی درون حزبی متذکره با وجودی که عمدتاً به رفقای معین و جنبه‌های نسبتاً نامساعد و نامناسب کمیته‌های منطقه‌ی حزب مربوط می‌گردد، تا حد معینی به مشکلات ایدیولوژیک- سیاسی مجموع حزب نیز ربط می‌گیرد. ریشه‌های ایدیولوژیک- سیاسی بیرون حزبی متذکره نیز با وجودی که عمدتاً به رفقای معین و جنبه‌های نسبتاً نامساعد و نامناسب وضعیت و فعالیت بعضی از کمیته‌های منطقه‌ی حزب ربط می‌گیرد، تا حد معینی به مشکلات ایدیولوژیک- سیاسی مجموع حزب نیز ربط می‌گیرد.

واقعیت این است که نه تنها رفقای معینی به صورت انفرادی در سطوح مختلف تشکیلات حزب، بل‌که ارگان‌های حزبی و حتی حزب در مجموع به عنوان یک جمع نیز در مواردی در تقابل با مشکلات ناشی از عوامل نامساعد درون حزبی و بیرون حزبی به صورت منفی متأثر می‌گردند و فعالیت مبارزاتی کافی از خود نشان نمی‌دهند.

این سند مدتی قبل از انتشار شماره بیست و یکم شعله جاوید تدوین و در وبسایت "جریده" منتشر شده بود. در پرتو واضح شدن بیش‌تر اوضاع در زمان انتشار شماره 21 "جریده"، اصلاحات معینی در قسمت‌هایی از متن سند به عمل آمد تا کل متن در انطباق بیش‌تری با انکشافات جدید اوضاع قرار داشته باشد.

## تلاش دولت امپریالیستی امریکا برای کاهش مصارف جنگی اشغال‌گرانه اش در افغانستان

امپریالیستی غول پیکر امریکا، به مثابه بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی موجود در جهان کنونی، به تدریج در سرانجام ضعف و ناتوانی نسبی و حتی در ساحات معینی به ضعف و ناتوانی مطلق بیفتد؛ ضعف و ناتوانی‌ای که تحریمات اقتصادی پی‌هم و وسیع این ابرقدرت سراسیمه علیه کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه گوناگون در جهان حتی نمی‌تواند باعث تخفیف میزان سرانجامی آن گردد، بلکه سرانجامی آن را بیش‌تر از پیش افزایش می‌دهد.

در نتیجه سهم اقتصاد امپریالیستی امریکا در اقتصاد جهانی پیوسته کاهش می‌یابد. چنان‌چه وضعیت اقتصاد جهانی به همین منوال دوام نماید، می‌توان پیش‌بینی نمود

ساختار جهان یک قطبی امپریالیستی که متعاقب فروپاشی بلوک وارسا و سوسیال‌امپریالیزم شوروی شکل گرفت و باعث برآمد امپریالیزم امریکا به عنوان یگانه ابرقدرت امپریالیستی در جهان گردید، در حال فروپاشی قرار گرفته و در حال مبدل شدن به ساختار جهان چند قطبی امپریالیستی، یا حداقل دوقطبی، می‌باشد.

رشد ناموزون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان، به ویژه در کشورهای بزرگ و کوچک امپریالیستی و کشورهای نسبتاً مهم تحت سلطه امپریالیزم در جهان، باعث گردیده است که اقتصاد

**مرگ بر اشغال‌گران امریکائی**

در نتیجه ماشین نظامی جهانی امپریالیزم امریکا به تدریج از جهات گوناگون با محدودیت‌ها و ناتوانی‌های روزافزون مواجه شده است. از این جا است که برتری فوق‌العاده نظامی امریکا در جهان، به مثابه بزرگ‌ترین تکیه‌گاه زورگویی‌های هژمونیستی بین‌المللی آن علیه کشورهای تحت سلطه و همچنان سایر قدرت‌های امپریالیستی در جهان، رو به ضعف گذاشته و به طور روز افزون با محدودیت‌های مالی، ضعف‌های تکنیکی و کمبود منابع انسانی در مواجهه قرار گرفته است.

همین ضعف‌های درونی این ببر کاغذی است که از یک‌طرف شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با مبارزات و حتی مقاومت‌های ولو ارتجاعی و قسمی در عراق، سوریه، افغانستان، یمن و کشورها و مناطق دیگر جهان رقم می‌زند و از طرف دیگر توطئه‌های گوناگون امپریالیستی آن را برای حفظ سلطه و هژمونی اش، حتی در قالب مذاکرات صلح، شکل می‌دهد. همین ضعف‌های درونی این غول پاگلین است که شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با قدرت‌های امپریالیستی روسیه و سوسیال امپریالیستی چین، به مثابه قدرت‌های رقیب در حال عروج، در این گوشه و آن گوشه جهان رقم زده و در آینده نزدیک باز هم عمق و گسترش بیش‌تری خواهد بخشید. از این جا است که نه تنها در شرق دور، خاور میانه و شرق اروپا بل‌که حتی در حیات خلوت امپریالیست‌های امریکایی

که اقتصاد امریکا در طی تقریباً بیست سال آینده موقعیت درجه اول خود در جهان را از دست بدهد و به دومین اقتصاد بزرگ امپریالیستی جهان، بعد از اقتصاد سوسیال‌امپریالیستی چین، مبدل گردد. در آن زمان است که افول واقعی ابرقدرت امپریالیستی امریکا رقم خواهد خورد و روزگار بد اقتصادی، سیاسی و نظامی آن آشکارا خود را در سطح جهان نشان خواهد داد.

درمقابل، اقتصاد چین سوسیال‌امپریالیستی به عنوان دومین اقتصاد بزرگ در جهان به مثابه بزرگ‌ترین صادرکننده سرمایه در قاره آفریقا اخذ موقعیت کرده و در حال مبدل شدن به بزرگ‌ترین "سرمایه‌گذار" در قاره آسیا قرار گرفته است. برعلاوه چین، به عنوان یک کشور، هم اکنون بزرگ‌ترین شریک تجاری خود ایالات متحده امریکا و بزرگ‌ترین شریک تجاری استرالیا است و در هر دو مورد کسر بیلانس تجاری هر دو کشور در مقابل چین همچنان ادامه دارد و علی‌رغم تلاش‌های دوجانبه، و در مواردی فشار یک جانبه امریکا، برای تخفیف آن سیر رو به گسترش ادامه یافته است.

اقتصاد امپریالیستی روسیه، بی‌حالی اولیه زمان فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال‌امپریالیستی و بلوک وارسا را پشت سر گذاشته و دولت امریکا قادر نبوده است که علی‌رغم تحمیل فشارهای شدید اقتصادی ناشی از تحریمات اقتصادی بالایش، این قدرت امپریالیستی مجدداً برخاسته را دوباره سرجایش بنشانند.



امپریالیستی بزرگ اروپایی گرایشاتی مبنی بر فاصله گرفتن از دولت امریکا و تشکیل نیروی نظامی خاص اروپایی از خود نشان می‌دهند.

در چنین وضعیتی است که دولت امپریالیستی امریکا، به خاطر کاهش فشار اقتصادی کنونی مصارف جنگ امپریالیستی اش در افغانستان و همچنان کاهش فشار نظامی کنونی این جنگ بالای منابع انسانی نظامی اش، تلاش‌های مذبحانه‌ای را برای نجات امپراتوری اش در جهان و افغانستان روی دست گرفته است.

در حال حاضر مجموع نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی و "ناتو" در افغانستان به پنجاه هزار نفر می‌رسد که در حدود پانزده هزار نفر آن نیروهای مربوط به ارتش امریکا، پنج هزار نفر آن مربوط به ارتش‌های دولت‌های عضو "ناتو" و سی هزار نفر دیگر آن، طبق گفته رئیس شرکت خصوصی امنیتی امریکایی که سابق "بلک واتر" نامیده می‌شد، کلاً نیروهای "قراردادی" مربوط به "شرکت‌های امنیتی خصوصی" امریکایی هستند. مجموع مصارف نظامی سالانه این نیروها پنجاه میلیارد دلار است.

طرحی که چندی قبل "رئیس جمهور" رژیم دست‌نشانده در نامه‌ای به ترامپ ارائه کرد این بود که دولت امریکا با حفظ قرارداد امنیتی با رژیم و حفظ پایگاه‌های نظامی اش نیروهای نظامی "حمایت قاطع" در افغانستان را وسیعاً کاهش دهد، به نحوی که کل مصارف جنگی امریکا در افغانستان سالانه صرفاً به چند میلیارد دلار کاهش یابد.

در امریکای لاتین، یانکی‌ها با تحرکات نظامی ولو معدود و محدود روسیه و چین مواجه شده‌اند.

بنابراین روشن است که بلوک‌بندی امپریالیستی - سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی مشترک روسیه، چین و قدرت‌های ارتجاعی منطقه‌یی متحد آن‌ها در شرق میانه بزرگ، شرق دور و حتی امریکای لاتین، در مقابل امپریالیزم امریکا و متحدین آن در "ناتو" و بیرون از "ناتو"، در حال شکل‌گیری است و قویاً احتمال دارد که در آینده بیش‌تر از پیش و به طور روز افزون تقویت و گسترش یابد. درین راستا تجمع چندین دولت امپریالیستی و ارتجاعی آسیا و روسیه در "کنفرانس شانگهای" نیز تا حد معینی می‌تواند برای شکل‌دهی بلوک‌بندی امپریالیستی-سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی جدید از جهات معینی مدد رسان باشد. بر علاوه مشمولین این بلوک‌بندی نظامی جدید، مشخصاً روسیه و چین به شمول ایران، در شرق اوکراین، کریمیه، سوریه، لبنان، یمن، فلسطین، کوریا، تایوان، بحیره جنوبی چین و حتی وینزویلا، و تا حدی در افغانستان، به درجات مختلفی در مقابل امریکا طبق منافع و خواست‌های سوسیال‌امپریالیستی، امپریالیستی و ارتجاعی شان از لحاظ نظامی ایستادگی کرده‌اند و یا از لحاظ سیاسی به حمایت از آن پرداخته‌اند.

این در حالی است که اتحاد دولت‌های اروپایی با امریکا در "ناتو" از استحکام سابقه برخوردار نیست و دولت‌های

ریاست جمهوری رژیم برای مدت چند ماه به تعویق بیفتد.

اما در هر حال چنین به نظر می‌رسد که طالبان خروج قوای اشغال‌گر پنج هزار نفری امریکایی در طی تقریباً سه ماه را به عنوان یک امتیاز فوری برای خودشان پذیرفته‌اند. در عین حال در مورد خروج مشروط قوای باقی‌مانده امریکایی در افغانستان میان دو طرف توافق حاصل شده است. لذا به محض این‌که توافق‌نامه حاصله میان دو طرف توسط ترامپ امضا گردد، مناسبات "خصمانه" میان طالبان و اشغال‌گران امریکاییست امریکایی به مناسبات مبتنی بر تباتی و سازش میان دو طرف تبدیل می‌گردد.

در عین حال قویاً احتمال دارد که قوای قراردادی امریکایی نیز به تدریج مجموعاً از افغانستان خارج شوند و سطح حضور اشغال‌گرانه قوای امریکایی در افغانستان شدیداً کاهش یابد.

به این ترتیب در فرجام این پروسه مجموع قوای اشغال‌گر امریکایی و شرکاء از پنجاه هزار نفر به هشت هزار نفر امریکایی و احتمالاً دو هزار نفر اروپایی و مصارف نظامی آن‌ها به یک پنجم مصارف فعلی یعنی ده میلیارد دالر کاهش خواهد یافت.

آنچه درین میان اهمیت عمده و درجه اول دارد حفظ حالت اشغال کشور است که از لحاظ شکلی و تعداد نظامیان و استخباراتی‌ها به صورت کم‌رنگ حفظ خواهد شد، ولی از لحاظ مضمون سیاسی و نظامی خود بازهم حالت اشغال خواهد بود و با حالت اشغال توسط قوای کثیرالعدد

این طرح در مقابل طرح خروج کامل قوای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان توسط ترامپ ارائه گردیده است. گرچه این طرح آشکارا مورد پذیرش دولت امریکا قرار نگرفته است، ولی اوضاع نشان می‌دهد و برعکس لایحه سردمدار رژیم دست‌نشانده نیز ادعا دارد که مورد پذیرش رسمی دولت امریکا قرار گرفته است.

واقعیت این است که این طرح از لحاظ تاکتیکی، از طریق آغاز و ادامه مذاکرات به اصطلاح صلح میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان بدون حضور نمایندگان رژیم دست‌نشانده در مذاکرات، تا حد معینی از قیل نادیده گرفته شده بود و با ادامه آن بازهم نادیده گرفته شده است تا به عنوان یک امتیاز نظامی به طالبان عرضه گردد و مورد پذیرش آن‌ها قرار بگیرد و در مقابل آن امتیازاتی از آن‌ها گرفته شود.

اکنون از یک طرف مذاکرات میان طالبان و امریکایی‌ها به آخر خود نزدیک شده و قویاً احتمال دارد که به زودی توافق‌نامه مشروط میان دو طرف به امضا برسد. از طرف دیگر زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، طبق مشوره و صوابدید قبلی زلمی خلیل‌زاد، به زودی فرا می‌رسد. ممکن است آغاز مذاکرات میان رژیم و طالبان به بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم موکول گردد. ممکن است برگزاری این انتخابات خود به مانعی بر سر راه آغاز مذاکرات میان رژیم و طالبان مبدل گردد. این نیز ممکن است که برگزینی انتخابات

## منافع سیاسی استراتژیک

امپریالیزم امریکا در جهان  
و مصارف اقتصادی هنگفت

جنگی آن در

## افغانستان

تناقضی که میان منافع سیاسی استراتژیک امپریالیزم امریکا در جهان و منطقه و مصارف اقتصادی هنگفت جنگی آن در افغانستان وجود دارد، انعکاسی از تناقض میان منافع سیاسی استراتژیک تعیین شده کنونی امپریالیزم امریکا در منطقه و جهان و توان اقتصادی بالفعل کنونی آن است.

وقتی بلوک تحت رهبری سوسیال امپریالیزم شوروی (بلوک وارسا) فروپاشید و سپس خود شوروی سوسیال امپریالیستی به احاد متشکله خود تجزیه گردید و سیستم سوسیال امپریالیستی اش از میان رفت، امپریالیزم امریکا مدعی گردید که نظم نوین صدساله امپریالیستی در جهان را پی‌ریزی کرده است.

اما عمر این نظم نوین صد ساله امپریالیستی روی هم رفته فقط دو دهه (دهه آخر قرن بیست و دهه اول قرن بیست و یک) دوام نمود. شکست رویاهای امپریالیستی این نظم نوین از جنگ اشغال‌گرانه تحت رهبری امپریالیست‌های

پنجاه هزار نفری یا یکصد و پنجاه هزار نفری فرقی نخواهد داشت. بنابراین روی معامله‌گری طالبان با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی هیچ نام دیگری نمی‌توان گذاشت جز تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال و اشغال‌گران.

برعلاوه کاهش وسیع نیروهای نظامی امریکا و شرکاء در افغانستان، طبق تجربه قبلی به اصطلاح استراتژی خروج اوپاما، می‌تواند بی‌برگشت و دایمی نباشد. چنان‌چه قوای کاهش یافته چند هزار نفری امریکا پس از اجرای استراتژی به اصطلاح خروج اوپاما، که ممکن در آن حدی که ادعا شده بود اصلاً نبوده باشد، مجدداً افزایش یافت و اکنون به یک نیروی اشغال‌گر پنجاه هزار نفری رسیده است. بنابراین یکبار دیگر می‌تواند وسیعاً کاهش یابد و در صورت لزوم دوباره می‌تواند افزایش پیدا کند، البته در صورت اقتضای وضعیت اقتصادی امریکا که با توجه به وضعیت فعلی امریکا مشکل خواهد بود، اما نمی‌تواند تا زمان افول واقعی دو دهه بعد این ابر قدرت امپریالیستی، طبق پیش‌بینی‌ها، و در مواردی حتی بعد از آن، ناممکن باشد. پس باید جداً متوجه بود که هنوز "راه باز و جاده دراز است" و ممکن است مصیبت‌های جنگی و غیرجنگی امپریالیستی و ارتجاعی دیگری دامن‌گیر افغانستان و مردمان آن گردد. پس باید طولانی بودن مسیر مبارزه و مقاومت علیه امپریالیزم و ارتجاع و برای پیروزی انقلاب را قاطعانه در نظر گرفت و دامن مبارزه و مقاومت را کوتاه نبرید.

هوایی، دافع هوا و دفاع ضد راکتی روسی در سوریه و مجهز شدن نیروهای دولتی سوریه و ایرانی با این سلاح‌ها ابتکار عمل در جنگ سوریه را از امپریالیست‌های امریکایی گرفته است.

علاوفاً سرکوب شدن نیروهای کرد مورد حمایت امریکایی‌ها در سوریه از طرف نیروهای ارتش ترکیه و خرید سیستم ضد راکتی اس اس ۴۰۰ روسی توسط دولت ترکیه، علی‌رغم لغو فروش طیارات اف ۳۵ امریکایی بالای دولت ترکیه، نشان‌دهنده آن است که پیوند بزرگ‌ترین ارتش عضو ناتو، بعد از امریکا، یعنی ارتش ترکیه با امپریالیست‌های یانکی خیلی متزلزل گردیده و این متزلزل حتی جنبه‌های مستقیم و غیر مستقیم جنگی اختیار نموده است.

در شرق دور نه تنها تلاش‌های ترامپ در به تسلیم کشاندن دولت کوریای شمالی در جهت خلع سلاح اتمی آن دولت به شکست مواجه شده، بلکه باعث نزدیک شدن مناسبات سیاسی و اقتصادی کوریای شمالی و سوسیال امپریالیست‌های چینی گردیده است. نیرومندی رو به افزایش آهسته ولی پیوسته نظامی سوسیال امپریالیزم چین و گسترش فعالیت‌های نظامی نیروهای چینی در شرق دور با اقدامات نظامی متقابل امپریالیست‌های یانکی برای تجهیز ارتش پوشالی تایوان نه تنها برای آن‌ها کارساز نیست بلکه اقدامات نظامی چینی‌ها برای حل مسئله تایوان از طریق نظامی را تشدید می‌نماید.

تمامی این وضعیت، انعکاس دهنده رشد ناموزون اقتصادی سیستم جهانی

امریکایی در عراق شروع گردید و سپس به جنگ اشغال‌گرانه تحت رهبری آن‌ها در افغانستان سرایت نمود و سپس شامل جنگ اشغال‌گرانه تحت رهبری آن‌ها در سوریه نیز گردید. چنین به نظر می‌رسد که بلوک "انتلاف عرب" در جنگ یمن، که جنگ نیابتی امپریالیزم امریکا در آن کشور تحت رهبری عربستان سعودی، با صرف سالانه شصت میلیارد دلار از جانب شهزادگان سعودی، را پیش می‌برد، اخیراً دچار بحران گردیده و در حال تجزیه شدن قرار گرفته است. برعلاوه مداخلات نظامی مستقیم و غیر مستقیم نیروهای نظامی امپریالیست‌های امریکایی در لیبیا نیز وضعیت مطلوبی ندارد و اخیراً ترامپ مدعی گردیده است که از آن کشور نیز نیروهایش را خارج خواهد کرد.

کار به جایی رسیده است که حتی حیات خلوت امپریالیست‌های یانکی یعنی امریکای لاتین نیز دیگر برایش مصنوعی نبوده است و قطعاتی از نیروهای ویژه امپریالیست‌های روسی و سوسیال امپریالیست‌های چینی به وینزویلا رسیده اند و اقدامات کودتاگرانه یانکی‌ها در آن کشور در راستای سرنگونی رئیس جمهور آن کشور منجر به ناکامی گردیده است.

از جانب دیگر پیش‌روی‌های ناتو در اروپا به طرف شرق یعنی به طرف مرزهای غربی روسیه و همچنان در قفقاز با اقدامات متقابل جنگی امپریالیست‌های روسی در کریمیه و مناطق دارای اکثریت نفوس روسی در گرجستان و همچنان جداسازی عملی شرق اوکراین از آن کشور مواجه شده است. برعلاوه نیروهای مجهز

امپریالیستی صد ساله در جهان را اعلام نمود، قرار ندارد. با وجود این استراتژی سیاسی و نظامی جهانی اش بر مبنای همان توهمات امپراتوری‌سازی جهانی سه دهه قبل قرار دارد. به عبارت دیگر حضور نیرومند نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در مناطق و کشورهای مختلف جهان و در بر و بحر، که قسمت بزرگی از نیروهای نظامی ارتش آمریکا را در بر می‌گیرد، دیگر با قدرت اقتصادی موجود ایالات متحده خوانایی ندارد و در تناقض با آن قرار دارد.

چنانچه می‌دانیم در طول تاریخ جهان، یکی از دلایل مهم فروپاشی تمامی قدرت‌های امپراتوری‌طلب در جهان، بروز عدم موازنه میان قدرت اقتصادی واقعی شان و مصارف نظامی و جنگی شان و ناتوانی در حل این تناقض، بوده است. به طور مثال امپراتوری روم، امپراتوری مغول و امپراتوری سوسیال امپریالیزم شوروی چنین شدند و امکان دارد که امپراتوری کنونی ایالات متحده آمریکا نیز در چنین موقعیتی قرار بگیرد، به خصوص ازین جهت که کل نظم امپریالیستی در جهان از لحاظ عینی، با فریاد، تحول بنیادی در جهان را طلب می‌نماید.

اقتصادگرایی شدید ترامپ در مناسبات بین‌المللی و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، از آن جمله در افغانستان، که توسط اکثر مفسرین سیاسی ایالات متحده و سایر کشورها به درک نادرست ترامپ از مناسبات بین‌المللی ربط داده می‌شود، ناشی از بروز همین تناقض میان قدرت اقتصادی واقعی کنونی ایالات متحده آمریکا و

امپریالیستی است که انعکاس سیاسی و نامی آن به خوبی مشهود است. نفس تازه کردن مجدد امپریالیزم روس از لحاظ سیاسی و نظامی، که انعکاسی از نفس تازه کردن آن از لحاظ اقتصادی است، با وجود وضع تحریمات اقتصادی از سوی امپریالیست‌های امریکایی بالای آن، ادامه یافته است. سیر رو به رشد اقتصادی سوسیال امپریالیزم چین و ادامه بیلتانس منفی در تجارت میان چینی‌ها و امریکایی‌ها به ضرر امریکایی‌ها همچنان ادامه دارد و تهدیدات امریکایی‌ها برای آغاز جنگ تجاری علیه چین با اعلام متقابل چینی‌ها مبنی بر اعلام "آماده بودن برای جنگ" درین عرصه مواجه شده است. برعلاوه ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید هند، برازیل و آفریقای جنوبی در جهان نیز تا حد معینی ساحات مشخصی از مناطق جهان را تحت تأثیر گرفته و مناطق تحت نفوذ نیرومند قدرت‌های بزرگ اقتصادی امپریالیستی در جهان، به ویژه ابر قدرت امپریالیستی آمریکا، را کم‌وبیش تضعیف نموده است.

در واقع بحران اقتصادی‌ای که تقریباً یک دهه قبل ایالات متحده آمریکا و اروپا را فراگرفت و تأثیرات منفی آن هنوز ادامه دارد، باعث ضعف اقتصادی درونی ایالات متحده و متحدین آن در اروپا از لحاظ رشد اقتصادی سالانه آن‌ها گردید و رشد اقتصادی سالانه آن‌ها را بطی ساخت.

گرچه هنوز ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان است، ولی دیگر در وضعیت اقتصادی برتر سه دهه قبل، که پی‌ریزی نظم نوین

به دلیل جواب‌دهی مناسب به این دو قضیه متناقض بود که دولت امریکا خود ابتکار عمل آغاز مذاکرات با طالبان را بر عهده گرفت و به تنهایی، حتی بدون حضور رژیم دست‌نشانده ولی در توافق با آن، مذاکرات با کسانی را آغاز کرد و پیش‌برد که تا حال در لیست سیاه تحریمات "سازمان ملل متحد" و خود دولت امریکا قرار دارد.

تلاش دولت امریکا درین مذاکرات تا حال این بوده و هست که:

از یک‌طرف هر سه جناح ارتجاعی بروکرات- تکنوکرات‌های دست‌نشانده، جهادی‌های مزدور و بخش طالبان تسلیم‌طلب را تحت عنوان صلح در افغانستان در یک رژیم دست‌نشانده و شدیداً وابسته به خود گرد آورد.

از طرف دیگر تحت عنوان "خروج مسنولانه" از افغانستان حالت اشغال کشور را به یک حالت اشغال کم‌رنگ نظامی و استخباراتی، عمدتاً استخباراتی، مبدل نماید.

و از طرف دیگر نیز منافع به اصطلاح مشروع قدرت‌های رقیب امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی‌اش را، از قبیل امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین، نیز در افغانستان تا حدی رسماً و عملاً بپذیرد و در عین حفظ سلطه اش به طور عمده بر کشور، انحصار این سلطه را تا حدی بشکند تا بتواند در شرایط تشدید روزافزون تضاد میان قدرت‌های بزرگ رقیب و خودش آن‌ها را نیز موقتاً راضی نماید.

مصارف نظامی و جنگی آن در خود ایالات متحده و اطراف و اکناف جهان است.

مثلاً مصارف سالانه کنونی نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان پنجاه میلیارد دالر است و این مبلغ نصف صد میلیارد دالری است که در اوج لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیست‌های امریکایی بر افغانستان در زمان ریاست جمهوری اوباما، مصارف سالانه نظامی اشغالگران امریکایی در افغانستان را تشکیل می‌داد. با وجود آن در زمان مذکور مصارف نظامی سالانه صد میلیارد دالری نظامی در جنگ افغانستان تحمل می‌گردید یا لاقلاً دولت امریکا به طور روزمره هنگفت بودن این مصارف را تبلیغ نمی‌نمود. اما حالا تبلیغ روزمره مصارف نظامی امریکا در جنگ افغانستان به "ترجیح‌بند" روزمره "اشعار" قصر سفید و ترامپ مبدل گردیده است.

این اقتصادگرایی شدید قصر سفید و ترامپ واقعیت‌گرایی اقتصادی امپریالیستی‌ای هست که در تقابل جدی با واقعیت‌گرایی جیو- پولیتیک و جیو- استراتژیک امپریالیستی بخش‌های نیرومندی از هیئت حاکمه امریکا، من جمله نظامیان آن، و طبقه حاکمه امریکا قرار دارد و لذا از آزادی عمل وسیع برخوردار نیست و فقط می‌تواند به صورت قسمی عمل نماید. یعنی از یک طرف دولت امریکا باید "مصارف هنگفت" غیرقابل تحمل را به "مصارف غیرهنگفت" قابل تحمل تقلیل دهد و از جانب دیگر انحصار حضور نظامی و سیاسی اش را در افغانستان حفظ نماید.

"ولایت خراسان خلافت اسلامی"، که شامل افغانستان و پاکستان است، باشد و در اثر مداخلات پیدا و پنهان امپریالیست‌های امریکایی و سایر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی صفحه دیگری از جنگ‌های ارتجاعی در کشور آغاز گردد. علایم معینی ازین جنگ از مدتی به این طرف در کشور مشاهده می‌گردد.

در هر حال ما باید توجه دقیق به اوضاع و تکامل اوضاع داشته باشیم. در غیر آن در شرایط حساس و سیالی مثل اوضاع کنونی امکان ارتکاب اشتباهات و حتی اشتباهات فاحش و انحرافات نیز می‌تواند وجود داشته باشد.

اوضاع نشان می‌دهد که از زمان شروع مذاکرات قطر تا حال، اشغال‌گران امپریالیست امریکایی توانسته اند به طور آهسته ولی پیوسته اوضاع را به نفع خود، و البته با اعطای امتیازات معینی به طالبان، شکل دهند. احتمال قریب به یقین این است که توافقات مشروط میان هیئت مذاکره کننده طالبان و هیئت مذاکره کننده امریکایی به زودی نهایی خواهد شد و سپس مذاکره میان هیئت طالبان و هیئت رژیم دست‌نشانده، تحت عنوان هیئت جمهوری اسلامی افغانستان مرکب از نمایندگان "حکومت" و نمایندگان نیروهای غیر حکومتی رژیم، شروع خواهد شد. در مورد این که این مذاکرات به اصطلاح میان افغان‌ها چگونه و چه زمانی شروع خواهد شد، چگونه پیش خواهد رفت و چه زمانی شروط توافقات مشروط میان امریکایی‌ها و طالبان تکمیل خواهد شد، از حالا نمی‌توان به طور دقیق سخن گفت. ولی یک موضوع تا حد زیادی روشن است:

امریکایی‌ها هیئت مذاکره کننده طالبان را در موقعیتی قرار داده اند که دیگر راه برگشت ندارند و مجبور اند تا آخر خطی که در طی ده ماه گذشته ترسیم گردیده است، پیش بروند. به عبارت دیگر حداقل در سطح هیئت مذاکره کننده طالبان، آن‌ها در مسیر سازش و تبانی با اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده قرار گرفته اند و ناگزیر اند تا آخر این خط پیش بروند.

البته ممکن است سرانجام این کار انشعاب میان طالبان و پیوستن نیروهای ناراضی انشعابی طالبان به نیروهای



# مذاکرات قطر دیر یا زود از سر گرفته خواهد شد

مورد توافق دولت امریکا قرار نگرفت. البته موارد عدم توافق درین تفاهم‌نامه می‌توانست مجدداً در مذاکرات، مورد بحث و جدل قرار بگیرد. اما ترامپ ضمن اعلام این عدم توافق، دستور توقف مذاکرات را صادر کرد و خلیل‌زاد و گروه مذاکره کننده تحت رهبری‌اش را به وا شنکتن فراخواند.

بدون درک و فهم علل و عوامل این عقب‌گرد در پروسه مذاکرات یا پروسه تلاش برای شکل‌دهی نهایی سازش و تبنانی میان دولت امریکا و طالبان، نمی‌توان ادامه و یا عدم ادامه این پروسه، چه‌گونگی و زمان لازم برای ادامه آن و فرجام نهایی‌اش در آینده را پیش‌بینی نمود.

مقدم بر هر چیز دیگری باید اکیداً روی این موضوع پافشاری کرد که برای یک ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار، که در افغانستان موقعیت تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی دارد، آن چه از اهمیت اساسی برخوردار نیست صلح در کشور مورد تجاوز قرار گرفته و اشغال شده است، مگر از دید منافع استراتژیک و اقتصادی خودش. در واقع تجاوز

پروسه مذاکرات طولانی ده ماهه قطر میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان در قطر با یک اشاره ترامپ متوقف گردید. ترامپ ادعا دارد که این مذاکرات را لغو کرده است. ولی کسان دیگری در دولت امریکا، مثل خلیل‌زاد و وزیر خارجه امریکا می‌گویند که مذاکرات تعلیق گردیده است. ترامپ می‌گوید طالبان نمی‌دانند که چه‌گونه مذاکرات را دوباره از سر بگیرند؛ برعلاوه می‌گوید که طالبان می‌توانند به نحو بهتری این مذاکرات را از سر بگیرند؟ برعلاوه مقامات دیگری در دولت امریکا می‌گویند که امکان از سرگیری مذاکرات در آینده وجود دارد و حتی می‌گویند که اگر طالبان با کاهش خشونت در افغانستان موافقه نمایند، مذاکرات می‌تواند از سر گرفته شود.

اما واقعیت از چه قرار است؟ منظور ترامپ از لغو مذاکرات، باطل اعلام کردن تفاهم‌نامه مشترک میان نمایندگان دو طرف در مذاکرات قطر است. در واقع تفاهم‌نامه مشترک برای "توشیح" نهایی به ترامپ تسلیم شد ولی وی از امضای آن خودداری کرد. بنابراین به دلیل همین عدم امضای ترامپ، تفاهم‌نامه مذکور لغو گردیده و



شمولت مستقیم رژیم دست‌نشانده در مذاکرات را یک امتیازدهی برجسته از سوی دولت امریکا به خود و روگردانی اشغال‌گران امریکایی و متحدین آن‌ها از رژیم دست‌نشانده‌شان تلقی کردند و دچار این توهم گردیدند که گویا روگردانی ارباب دیروزی از آن‌ها پایان یافته و اقبال برگشته‌شان بار دیگر رخ نشان داده است. البته پیدایش چنین توهمی در نزد یک نیروی ارتجاعی مثل طالبان که پرورده دیروزی خوان یغمای همین اشغال‌گران امپریالیست و متحدین آن زمان شان بود، نه تنها قابل تعجب نیست، بلکه خیلی هم طبیعی و عادی و متکی بر "تجارب تاریخی" است.

این امپریالیزم امریکا و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی شان در سطح جهان و منطقه بودند که تنظیم‌های جهادی را در مقابله امپریالیستی علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورس ایجاد، تمویل، تجهیز و تسلیح نمودند و از خاک‌دان خاک به سریر قدرت و ثروت رساندند. بار دیگر همین امپریالیزم امریکا و متحدینش بودند که به تقویت طالبان علیه آن‌ها پرداختند تا قدرت تنظیم‌های جهادی را سرنگون ساخته و طالبان را از حجره‌های مدارس دینی به قدرت و امارت برسانند. سپس بار دیگر امارت اسلامی را نیز برانداختند و اکثریت احزاب جهادی را در همراهی با مزدوران دیگری از بروکرات‌های دست‌پرورده‌شان مجدداً در قالب "جمهوری اسلامی افغانستان" به قدرت رساندند.

امپریالیستی بر یک کشور و تحت اشغال امپریالیستی قرار دادن آن، آشکارا به معنای مورد خشونت جنگی قرار گرفتن استقلال آن کشور و آزادی ملی مردمان آن کشور است. در چنین حالتی حتی در صورتی که مقاومت جنگی علیه متجاوزین و اشغال‌گران وجود نداشته باشد، صلیح برای آن کشور و مردمان آن کشور وجود ندارد بلکه آن چه وجود دارد انقیاد ملی است و انقیاد ملی صلیح به معنای حقیقی کلمه نیست بلکه صرفاً به مفهوم عدم جنگ است. به عبارت دیگر منظور متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست از صلیح در یک کشور مورد تجاوز قرار گرفته و اشغال شده صرفاً به مفهوم عدم جنگ در مقابل جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه آن‌ها است و نه چیز دیگری. به عبارت دیگر منظور آن‌ها از صلیح در واقع تحمیل انقیاد بر آن کشور و مردمان آن کشور است.

واضح است که منظور متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی از شروع مذاکرات به اصطلاح صلیح با طالبان در قطر، حتی بدون حضور مستقیم رژیم دست‌نشانده در آن، دستیابی به همین نوع "صلح" یعنی تحمیل انقیاد بر افغانستان و مردمان آن بوده است و نه صلح به مفهوم حقیقی آن.

اما طالبان به جای این که در مورد این منظور اهریمنی "شیطان بزرگ" به قدر کافی هوشیار باشند و در مورد آن وسیعاً و عمیقاً به افشاگری بپردازند، مراجعه مستقیم دولت امریکا به آن‌ها برای شروع مذاکرات دو طرفه و حتی انصراف از

نمی‌دانست و از طالبان نیز انتظار نداشت که طبق همین موضع‌گیری شان در حد حزب اسلامی گلبدین "خورد" شوند و مستقیماً به رژیم دست‌نشانده تسلیم گردند. بنابراین خود دست به اقدام زد و با طالبان برای تحقق نقشه‌اش مستقیماً به مذاکرات پرداخت.

اکنون تا حد زیادی روشن گردیده است که راه‌اندازی و پیش‌برد این پروسه عمدتاً طبق نقشه مشترک و در مشوره با سران رژیم پوشالی صورت گرفته است و نه از طریق انصراف از رژیم و دخالت ندادنش درین پروسه. پذیرش این وضعیت آخری نمی‌تواند هیچ منطقی در بر داشته باشد. اما طالبان این وضعیت را به روشنی درک نکردند و فکر کردند که موجودیت رژیم دست‌نشانده با ترکیب و هینت فعلی دیگر برای امریکاییان زاید گردیده است و آن‌ها می‌توانند با امریکاییان فقط در مورد خروج قوای شان از افغانستان و تضمین این امر که دیگر از افغانستان تحت حاکمیت آن‌ها خطری متوجه ایالات متحده امریکا نخواهد بود، مذاکره کنند.

هینت امریکایی پس از چندین دور مذاکرات سرانجام در مقابل اصرار و پافشاری هینت طالبان "انعطاف" نشان داد و پذیرفت که کل این پروسه از مذاکرات روی چهار موضوع به مذاکرات روی دو موضوع (خروج قوای امریکایی از افغانستان و تضمین طالبان در مورد خطرناک نشدن افغانستان در آینده برای امریکا) تبدیل گردد و دو موضوع دیگر یعنی شروع "مذاکرات بین‌الافغانی" و برقراری آتش بس میان طرفین متخاصم

وقتی طالبان بار دیگر دیدند که ارباب بزرگ دیروزی شان خود نزد آن‌ها مراجعه نموده و خواهان مذاکره با آن‌ها گردیده است، طبیعی است که به خام‌خیالی بیفتند و هنوز از نعمت‌ها چیزی نخورده سجده شکر ادا کنند. بنابراین تمامی تلاش‌های شان در مذاکرات را روی این خام‌خیالی متمرکز کردند که امریکایی‌ها در افغانستان شکست خورده و در هر حال ازین کشور می‌روند و فقط می‌خواهند که از طریق مذاکرات با آن‌ها برای خروج شان از افغانستان زمینه‌سازی نمایند. نتیجه این خام‌خیالی آن بود که تصور کردند آن‌ها در پروسه تسلیم‌گرفتن افغانستان از امریکایی‌ها قرار گرفته اند و خواست‌های شان در مذاکرات را طبق همین خام‌خیالی فرمول‌بندی و مطرح کردند. بنابراین از دید دولت امریکا «طالبان از حد خود گزشتند».

اما این «حد» طالبان را کی تعیین نموده بود؟ روشن است که خود دولت امریکا این "حد" را برای آن‌ها تعیین نموده بود و طبق تعیین همین "حدومرز" وارد مذاکره با آن‌ها گردیده بود.

این "حدومرز" چه بود و چه‌گونه طالبان در مذاکرات از آن گذشتند؟ نقشه دولت امریکا آن بود که پس از تسلیمی حزب اسلامی گلبدین به رژیم دست‌نشانده، که پروسه تسلیمی تنظیم‌های جهادی به اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده را تکمیل نمود، طالبان را نیز وادار به پذیرش انقیاد نماید. ولی اجرای این کار را توسط رژیم دست‌نشانده، با توجه به موضع طالبان در قبال رژیم، ممکن

به یکی از افراد شامل در همین جناح یعنی زلمی خلیل‌زاد سپردند. بنابراین توهم خطرناکی خواهد بود که زلمی خلیل‌زاد را صرفاً امریکایی و اشرف‌غنی را صرفاً افغانستانی به حساب آورد. واقعیت این است که هر دوی آن‌ها امریکاییان افغانی اصلی هستند که برای منافع امپریالیزم امریکا در افغانستان کار می‌کنند و ازین بابت تضادی میان‌شان وجود ندارد.

اما این طرح تا حال کار نداده است. "جهادی‌ها" در رفتن به مسکو و مذاکره با روس‌ها و طالبان سر از پا نشناختند و کل کشمکش و منازعات میان خود و طالبان را در حد "اختلافات" تقلیل دادند. آن‌ها به اسلام آباد نیز شتافتند تا از طریق مقامات پاکستانی بازم به طالبان نزدیک‌تر شوند. این تلاش‌ها در حد اعلای خود منجر به نزدیکی حزب اسلامی گلبدین به طالبان تا حدی گردید که آن‌ها توانستند قرارداد ترک مخاصمت گفتاری و کرداری میان‌شان را امضا نمایند. حالا کار به جایی رسیده است که حتی بعد از متوقف ساختن مذاکرات امریکایی‌ها و طالبان توسط ترامپ، یک سردمدار جهادی تسلیم‌شده به رژیم دست‌نشانده، مثل گلبدین، که هنوز هم جیره‌خور همین رژیم باقی مانده است، آشکارا جار می‌زند که:

«امریکایی‌ها باید از افغانستان بروند و رژیم دست‌نشانده‌شان را نیز باید با خود ببرند.»

در چنین شرایطی چنانچه تفاهم‌نامه مشترک میان امریکایی‌ها و طالبان امضا می‌گردید و مذاکرات بین‌افغانی آینده بر پایه آن شکل می‌گرفت، این امکان قویاً

افغانی از اجندای مذاکرات طالبان با امریکایی‌ها خارج گردد.

برعلاوه موضوع توافق یا عدم توافق طالبان در مورد مذاکرات با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست نیز یک موضوع حساس بود و همچنان یک موضوع حساس باقی مانده است. هینت مذاکره کننده امریکایی به این تصور بود که مذاکرات طالبان با یک هینت مختلط شامل نمایندگان حکومت غنی-عبدالله و نمایندگان احزاب عمدتاً "جهادی" می‌تواند نیرومندی طرف "جمهوری اسلامی افغانستان" در مذاکرات را بهتر تأمین نماید.

اما برعکس، این طرح به سرعت به نفع طالبان تمام شد و در عمل جوازی فراهم نمود برای نزدیک شدن "جهادی‌ها" با طالبان و تجرید جناح بروکرات‌های وارد شده از غرب. جناح بروکرات‌های وارد شده از غرب که مشمولین آن تقریباً در مجموع شهروندان افغانی‌الاصل کشورهای غربی هستند، از ابتدای شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده تا حال، با تکیه اختصاصی بر قوای اشغال‌گر امریکایی و "ناتو"، در رأس رژیم دست‌نشانده قرار دارد و در واقع جناح غالب در رژیم را تشکیل می‌دهد. اشغال‌گران امپریالیست امریکایی از طریق نقشه کنونی خود نیز کماکان تلاش دارند که این جناح را در رأس رژیم نگه دارند و بر پایه آن شمولیت قبلی "جهادی‌ها" در رژیم را حفظ کنند و طالبان را نیز زیر همین چتر بکشانند. حتی بالاتر ازین، امریکاییان کارگردانی سناریوی "صلح امریکایی" در مذاکرات قطر را نیز

مذاکرات، تا حدی به بیرون درز کرده است، که عبارت است از:

1 - پذیرش این امر توسط طالبان که اصل "دیپلماسی پنهان" در مذاکرات از ابتدا تا انتها توسط هر دو طرف مذاکره‌کننده رعایت گردد.

اولاً - باید گفت که مذاکرات مبتنی بر "دیپلماسی پنهان" مبین یک سلسله دادو گرفت‌های سیاسی و به بیان متداول وطنی مبتنی بر یک سلسله معامله‌گری‌ها یا سازش‌کاری‌ها و تباتی‌هایی میان دو طرف مذاکره‌کننده است که پنهان از دید مردمان مرتبط به هر دو طرف مذاکرات صورت می‌گیرد. چنین وضعی برای یک ابرقدرت امپریالیستی یک امتیاز و برای یک جنبش مقاومت ولو ارتجاعی، یک امتیازدهی و باخت محسوب می‌گردد و هرچه باشد به شدت بدنام‌کننده است.

ثانیاً - موجودیت "دیپلماسی پنهان" در مذاکرات میان امریکایی‌ها و طالبان که در گذشته مناسبات نزدیکی باهم داشته‌اند، یعنی طالبان مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم دولت امپریالیستی امریکا، متحدین نزدیک انگلیسی‌اش و پادوهای پاکستانی و عربی‌اش قرار داشته‌اند، برای هر دو طرف، مبین موجودیت یک سلسله مسایل غیرقابل بیان گذشته در سطح عامه است. این سلسله مسایل ممکن است هر چیزی، به شمول مسایل سری استخباراتی و یا مسایل سری نظامی مشترک یا حداقل مرتبط به هر دو طرف در گذشته، باشد.

ثالثاً - رعایت "دیپلماسی پنهان" در جریان مذاکرات دوجانبه می‌تواند ناشی از ضرورت مخفی نگه داشتن تماس‌های

وجود داشت که طالبان و جهادی‌ها باهم به تفاهم می‌رسیدند، پروکرات‌های وارد شده از غرب را حداقل از رأس رژیم به زیر می‌کشیدند و رژیم را مشترکاً شکل می‌دادند و به احتمال زیاد طالبان در رأس قرار می‌گرفت. اما این چیزی نبود و نیست که امریکاییان عمدتاً خواهان آن باشند. دلیل آن روشن است. دولت امریکا می‌خواهد طالبان را به عنوان یک نیروی غیرغالب در قدرت رژیم دست‌نشانده شریک سازد و نه این که آن‌ها را به عنوان یک نیروی غالب در "رژیم" به قدرت برگرداند، شبیه به معامله‌ای که از طریق "رژیم" با گلبدین انجام داد. دولت امریکا حتی اگر دیگر نه تواند، یا نه خواهد، جناح پروکرات‌های وارد شده از غرب را در رأس قدرت رژیم پوشالی حفظ نماید، "جهادی‌های" تسلیم‌شده سابقه‌دار مثل سران باقی‌مانده جمعیت اسلامی و شورای نظار را به مراتب نسبت به طالبان یا حتی جهادی تازه تسلیم‌شده‌ای مثل گلبدین ترجیح خواهد داد. البته طرح این مسایل به این معنا نیست که طالبان در جریان مذاکرات با امریکایی‌ها امتیازات و حتی امتیازات زیادی به امریکایی‌ها ندادند. برعکس آن‌ها در جریان مذاکرات آن چنان امتیازاتی به امریکایی‌ها دادند که توانست باعث تدوین مسوده تفاهم‌نامه مشترک میان شان و پذیرش آن توسط هیئت امریکایی تحت رهبری زلمی خلیل‌زاد گردد.

از میان امتیازات مهمی که طالبان به امریکایی‌ها دادند، حداقل سه تا امتیاز مهم، علی‌رغم دیپلماسی پنهان حاکم بر

توسط خود امریکاییان نیز روی دست گرفته شود.

2 - امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان تحت این بهانه به افغانستان لشکرکشی نمودند که القاعده از همین جا علیه امریکا دست به حمله زد، ولی امارت اسلامی طالبان حاضر نشد که اسامه بن لادن را به دولت امریکا تسلیم نماید. وقتی سال‌ها پس از لشکرکشی به افغانستان و اشغال آن، قوای امریکایی اسامه بن لادن را در شمال اسلام‌آباد پاکستان یافت و به قتل رساند، رئیس جمهور آن وقت امریکا یعنی اوباما از این پیروزی قوای امریکایی به عنوان یک پیروزی عظیم تاریخی دولت و ملت امریکا تجلیل به عمل آورد.

حالا وقتی همان طالبانی که دبروز گویا حاضر شدند کل امارت اسلامی شان را بر سر عدم تسلیم‌دهی اسامه به دولت امریکا به "یک دو" قمار بزنند، امروز در مذاکرات با امریکایی‌ها متعهد می‌شوند که از قلمرو تحت حاکمیت آن‌ها دیگر خطری متوجه امریکا نخواهد شد یعنی آن‌ها روابط شان را با القاعده و امثال القاعده که امکان حمله شان بر امریکا وجود دارد قطع می‌کنند، امریکاییان در مذاکرات قطر امتیاز بزرگی به دست می‌آورند.

این امتیازدهی برای امریکایی‌ها، با هر انگیزه‌ای که صورت گرفته باشد، از دو جهت قابل دقت است:

یکی ازین جهت که طالبان در واقع تلویحاً حمله قوای امریکایی بر افغانستان و اشغال این کشور را تیرنه می‌کنند و دیگری ازین جهت که میخ بزرگ دیگری بر تابوت روابط بنیادگرایانه بین‌المللی

سری مستقیم یا غیرمستقیم قبلی میان دو طرف مذاکره کننده باشد.

رابعاً - دیپلماسی پنهان در مناسبات بین‌المللی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی، به مثابه جزئی از سرشت ذاتی چنین قدرت‌ها، یک اصل پذیرفته شده است. ولی پذیرش این اصل توسط یک جنبش مقاومت ولو ارتجاعی مثل تحریک طالبان به شدت مضر است و باعث ایجاد سوء تفاهات بسیاری میان رده‌های مختلف فرمان‌دهان و صفوف جنگجویان شان در مورد رهبری و به خصوص در مورد نمایندگان مذاکره‌کننده می‌گردد و دیر یا زود تفرقه و نفاق میان کل تحریک را دامن می‌زند، تفرقه و نفاقی که می‌تواند برای کل تحریک کشنده و فوق‌العاده خطرناک ثابت گردد.

خامساً - پروسه مذاکرات مبتنی بر دیپلماسی پنهان و ادامه طولانی آن زمینه توطئه‌های امپریالیستی را در جریان مذاکرات فراهم می‌سازد. این توطئه‌ها علاوه بر شناسایی نقاط ضعف طرف مقابل به ویژه نمایندگان شان در جریان طولانی مذاکرات، می‌تواند شامل خرید نمایندگان طرف مقابل در مذاکرات، ترویج فساد در میان آن‌ها، زمینه‌سازی برای جابه‌جا کردن عناصر نفوذی در هیئت نمایندگان مذاکره‌کننده طرف مقابل و حتی زمینه‌سازی برای تصفیه فزینی نمایندگان طرف مقابل باشد. پیش‌نهاد یکی از مقامات عالی‌رتبه دولتی امارت متحده عربی به امریکایی‌ها در مورد تصفیه فزینی تمامی نمایندگان طالبان می‌تواند

جنبش مبارزاتی ضد هندی کشمیریان است. چهره‌های این بی‌توجهی طالبان در این سطح یا در آن سطح مناسبات دوستان پاکستانی شان با آن‌ها را نیز به صورت منفی متأثر خواهد ساخت.

بر علاوه امارت اسلامی طالبان یگانه به اصطلاح دولتی در جهان بود که استقلال چیچین از روسیه را به رسمیت شناخت و با آن "دولت" روابط دیپلماتیک برقرار نمود. به همین جهت پس از شکست و نابودی آن "دولت" توسط لشکرکشی خونین روس‌ها بر چیچین، تعداد زیادی از آوارگان چیچینی به امارت اسلامی طالبان پناه آوردند و جنگجویان آن‌ها در خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز آن وقت افغانستان به نفع طالبان جنگیدند. اکنون در حالی که تعداد نسبتاً زیادی از آوارگان چیچینی کماکان در صفوف نیروهای جنگی طالبان می‌جنگند، طالبان روابط نزدیکی با دولت روسیه ایجاد کرده اند.

بدین ترتیب طالبان نقش مهمی در فروپاشی کل پان‌اسلامیزم ضد امریکایی و ضد روسی به عهده گرفته و روز به روز بیش‌تر از پیش این نقشش را عمق و گسترش می‌بخشد.

علاوتاً روابط بسیار نزدیک طالبان با دولت چین توأم با بی‌توجهی و سکوت طالبان در قبال سیاست‌های جاری دولت چین در سینک‌یانگ و سرکوب بنیادگرایان اسلامی آن، که از جهت‌های معینی به صورت سرکوب وسیع تمام اویغورهای سینک‌یانگ پیش برده می‌شود، شکل گرفته و انکشاف یافته است.

پان‌اسلامیستی ضد امریکایی طالبان توسط خود آن‌ها کوبیده می‌شود، میخی که این روابط را قویاً به سوی نابودی کامل سوق می‌دهد.

چندین سال قبل ایمن‌الظواهری معاون اسامه بن لادن از بابت گرایشات به اصطلاح ناسیونالیستی طالبان مبتنی بر این که آن‌ها کلاً به منافع امارت اسلامی خودشان توجه دارند و نه به منافع کل جنبش اسلامی بین‌المللی (جنبش پان‌اسلامیستی)، اظهار تشویش کرده بود. حالا این تشویش باید دوچندان شده باشد، زیرا دیگر حتی منافع امارت اسلامی نیز در مذاکرات قطر به "دو" گذاشته شده است و جای آن را حرص و آز استفاده از امکانات امریکایی و روابط با امریکا گرفته است. به عبارت دیگر گرایشات ناسیونالیستی طالبان دیگر در حال تبدیل شدن به یک خط ناسیونالیستی قرار گرفته است.

این موضوع ازین جهت قابل دقت است که طالبان در واقع در معرض قطع ارتباط کامل با پان‌اسلامیزم ضد امریکایی قرار گرفته و به یقین ازین بابت به شدت متضرر خواهند شد، آن هم در زمانی که امریکایی‌ها مدعی گردیده اند که حمزه بن لادن پسر اسامه بن لادن را در یکی از مناطق مرزی افغانستان- پاکستان به قتل رسانده اند. بنا برین، این امتیاز یک امتیاز بزرگ برای امریکایی‌ها محسوب می‌گردد.

یکی از جلوه‌های این "ناسیونالیزم" ضد پان‌اسلامیستی طالبان، بی‌توجهی کامل آن‌ها در قبال وضعیت کنونی کشمیر و

طرفین متخاصم افغانستانی؛ که دایمی شدن آن می‌تواند به معنای ختم جنگ باشد. درین جا مقدم بر چیز دیگری باید گفت که قبول این شروط از طرف طالبان به معنای پذیرش دوام عملی اشغال افغانستان حتی پس از امضای تفاهمنامه مشترک با دولت امریکا، تحت نام اشغال کوتاه‌مدت و مشروط، بوده است. در حالی که امریکایی‌ها حضور قوای شان را در افغانستان همیشه کوتاه مدت و مشروط عنوان کرده اند و هیچ‌گاه از حضور دایمی و غیرمشروط این قوا در افغانستان دم نزده اند.

لذا همان گونه که حضور به اصطلاح کوتاه‌مدت تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه این قوا که از اواخر سال ۲۰۰۱ شروع گردید تا حال مدت تقریباً هجده سال دوام نموده است؛ اشغال کوتاه‌مدت و مشروط مبتنی بر تفاهمنامه مشترک امریکا - طالبان نیز می‌توانست- و می‌تواند - سال‌های سال دوام نماید.

در شرایط کنونی که مذاکرات قطع گردیده است، حتی شروع مجدد آن مدت زمان معینی نیاز دارد؛ زیرا هنوز روشن نیست که دولت امریکا چه زمانی می‌تواند مذاکرات را از سر بگیرد و زمانی که از سر گرفت، آیا می‌خواهد مذاکرات دوجانبه با طالبان را از سر بگیرد یا برعکس این بار از همان ابتدا خواهان یک مذاکرات سه‌جانبه، یعنی خواهان شرکت رژیم در مذاکرات، باشد. سپس دستیابی به یک تفاهمنامه جدید یا اصلاح همان تفاهمنامه قبلی نیز مدت زمان دیگری نیاز دارد و رژیم می‌تواند این پروسه را حداقل تا زمان

بدین ترتیب روابط نزدیک طالبان با دولت‌های روسیه و چین نیز مبتنی بر "ناسیونالیزم" آن‌ها و در ضدیت با وظایف پان‌اسلامیستی آن‌ها در قبال "مسلمانان" چیچینی و اویغوری قرار دارد.

بنا بر این طالبان در مجموع و به طور هم‌زمان به سوی یک سیاست غیرپان‌اسلامیستی "تسلیم‌طلبانه" در قبال ابرقدرت امپریالیستی امریکا و قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی بزرگ دیگر جهانی در حرکت بوده و در حال تبدیل شدن به یک نیروی متعارف تسلیم‌طلب و سازش‌کار "اسلامی" با قدرت‌های امپریالیستی مختلف در یک کشور تحت سلطه امپریالیزم است. در یک چنین بستر وسیعی از لحاظ سیاسی است که سازش و تبتانی طالبان با دولت امریکا و در نهایت با رژیم دست‌نشانده نیز زمینه و بستر مناسب و مساعد پیدا می‌نماید.

3 - آغاز عملی خروج تعداد کمی از قوای امریکایی از افغانستان (در حدود پنج هزار نفر) پس از امضای تفاهمنامه مشترک امریکا - طالبان، ولی مشروط شدن خروج قسمت بیش‌تر قوای امریکایی از افغانستان (بیش‌تر از هشت هزار نفر آن - بدون قوای قراردادی امریکایی) به اجرای عملی تعهدات طالبان در مذاکرات یعنی حصول اطمینان طرف امریکایی از قطع رابطه طالبان با القاعده، شروع مذاکرات بین طالبان و "جمهوری اسلامی افغانستان" و برقراری آتش پس بین

شده طالبان از زندان گوانتانامو که طبق قراردادی با امریکایی‌ها حق خارج شدن از قطر را ندارند، بقیه اعضای هیئت مذاکره‌کننده طالبان توانسته اند در جریان مذاکرات و قبل از مذاکرات به مسکو و جاهای دیگر، سفر نمایند. حتی بعد از متوقف ساختن مذاکرات توسط ترامپ، اعضای دیگر هیئت مذاکره‌کننده طالبان توانسته اند به روسیه و چین سفر نمایند، زیرا که فقط افراد آزاد شده از زندان گوانتانامو تا حال حق خارج شدن از قطر را ندارند و ممنوع‌الخروج هستند.

رفع عملی این محدودیت، که رفع محدودیت از ملا عبدالغنی "برادر"، رئیس هیئت مذاکره‌کننده طالبان و رئیس دفتر قطر طالبان برجسته‌ترین نمونه آن است، مهم‌ترین امتیازی است که تا حال به آن‌ها داده شده است و طبق آن اعضای دفتر طالبان در قطر می‌توانند به کشورهای مختلف سفر نمایند و روابط بین‌المللی شان را توسعه دهند، به نحوی که در حال حاضر روابط بین‌المللی طالبان با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی خیلی وسیع‌تر از زمان "امارت اسلامی" است.

البته باید تأکید نمود که این وسعت روابط بین‌المللی طالبان عملاً با مخدوش شدن رو به افزایش روابط بین‌المللی آن‌ها با جنبش پان‌اسلامیستی ضد امریکایی به صورت توأم پیش رفته است. ازین زاویه می‌توان گفت که این وسعت رو به افزایش روابط بین‌المللی طالبان ترسیم‌کننده مسیر فاصله گرفتن روز افزون از "تروریسم" ضد امریکایی القاعده و کل پان‌اسلامیزم

ختم دوره انتخابی اش تا سال ۲۰۲۴ طولانی بسازد. طبعاً حداقل در طول این مدت پنج سال حالت به اصطلاح موقتی و مشروط اشغال افغانستان دوام می‌نماید و در صورتی که تفاهم‌نامه مشترک نهایی می‌شد یا در آینده نزدیک نهایی شود، طالبان نیز در مسئولیت دوام آن شریک هستند.

برعلاوه موضوع آتش‌بس هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و معلوم نیست چه وقت شروع خواهد شد و به چه صورتی شروع خواهد شد و آیا به یک آتش‌بس دائمی ارتقا خواهد کرد یا برعکس به شکل آتش‌بس‌های موقتی و گذرا پیش خواهد رفت؟ ممکن است حتی تا ختم دوره کار جدید رژیم، دستیابی به یک آتش‌بس دائمی ممکن و میسر نگردد. در آن صورت حتی در آن وقت نیز حالت جنگی در کشور، با تمام عوارض و جوانب آن، ادامه خواهد داشت.

در برابر امتیازات برشمرده شده در فوق که طالبان به امریکایی‌ها دادند، امتیازات بزرگی نیز از آن‌ها به دست آوردند.

### اولین امتیاز بزرگی که امریکایی‌ها

به طالبان دادند خارج ساختن عملی تعداد زیادی از رهبران طالبان از لیست سیاه تحریمات سازمان ملل متحد و لیست سیاه دولت امریکا بود. در واقع اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان طالبان که در مذاکرات قطر سهم گرفتند، به شمول ملا عبدالغنی "برادر"، در لیست سیاه شامل بوده اند. طبق این امتیاز، غیر از آن زندانیان آزاد



نیستند. رئیس جمهور امریکا به تنهایی تصمیم می‌گیرد و تمامی مقامات کشوری و لشکری دیگر دولت امریکا فقط حق مشورده‌دهی به وی را دارند و بس. تحت این ساختار حتی جلسه کابینه یک جلسه تصمیم گیرنده نیست، بلکه یک جلسه مشورده‌دهنده به رئیس جمهور است. به همین سبب رئیس جمهور امریکا یک فرد مستبد قانونی است و قانوناً از حق تعميل استبداد فردی، در درون ساختار دولتی امریکا و در سطح کل جامعه امریکا برخوردار است. وقتی چنین موقعیتی در اختیار فاشیستی مثل ترامپ قرار بگیرد، می‌تواند به آسانی گرایش فاشیستی خود را در مورد هر مسئله‌ای در عمل پیاده نماید.

### سومین امتیاز بزرگی که امریکایی‌ها

به طالبان دادند، خارج کردن موضوع بحث روی موجودیت عقب‌گاه استراتژیک طالبان در داخل پاکستان از اجندای مذاکرات دوجانبه بود. این موضوع در چهار سطح قابل دقت است:

**1 -** موجودیت پناهگاه‌های رهبران طراز اول طالبان (مولوی هبیب‌الله آخوند زاده و معاونین دوگانه آن) در پاکستان و موجودیت پناهگاه‌های چند کلکتیو رهبری درجه اول طالبان (شورای کویته، شورای پشاور و شورای رهبری گروه حقانی) در آن کشور.

**2 -** موجودیت مراکز آموزش‌های نظامی طالبان در داخل پاکستان و به طور

ضد امریکایی است و اجباراً باعث تقویت رو به افزایش پروسه سازش و تباکی طالبان با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی مختلف در جهان می‌شود.

### دومین امتیاز بزرگی که

امریکایی‌ها به طالبان دادند، شروع و پیش‌برد مذاکرات با آن‌ها بدون حضور مستقیم رژیم دست‌نشانده در مذاکرات بود. گرچه، همان طوری که قبلاً گفتیم، این حرکت امریکایی‌ها زمینه مناسبی برای ایجاد توهم راجع به نیت شان و نقشه شان از این حرکت در نزد طالبان فراهم کرد؛ اما در عین حال عدم مشروعیت و بحران رژیم دست‌نشانده را نیز تا آن حد به صورت جدی عمق و گسترش بیش‌تری بخشید که بعضی از مقامات عالی‌رتبه دولتی ایالات متحده امریکا و حتی "ناتو" در همان اوایل شروع مذاکرات هوش‌دارهای شان را ازین بابت صادر کردند. اما علی‌رغم این هوش‌دارها هیئت مذاکره‌کننده تحت رهبری خلیل‌زاد کارش را ادامه داد و رئیس جمهور امریکا نیز چنین می‌خواست.

ساختار دولتی ایالات متحده امریکا، حتی طبق معیارهای بورژوازی امپریالیستی، یک مشکل بزرگ ضد دموکراتیک دارد. مطابق این ساختار، رئیس جمهور امریکا در واقع فقط یک شاه مادام‌العمر نیست، بلکه یک شاه موقت چند ساله است و در همین مدت از اختیارات وسیعی برخوردار است که سایر رؤسای جمهور و حتی شاهان سایر کشورهای امپریالیستی غرب، به شمول جاپان، از چنین اختیاراتی برخوردار

محلی طالبان توسط قوای پوشالی، رها کردند.

با وجود کسب تمامی این امتیازات که طالبان در مذاکرات قطر به آن دست یافتند، اصرار و پافشاری آن‌ها روی اجرای آن عملیات نظامی‌ای که باعث وارد آوردن تلفات بالای قوای امریکایی و متحدین ناتویی آن‌ها می‌گردد کماکان ادامه یافت. آن‌ها می‌توانستند بعد از حصول تفاهم میان ملا غنی‌برادر و خلیل‌زاد در مورد متن نهایی تفاهم‌نامه مشترک، با قوای امریکایی به صورت یک طرفه به عنوان به اصطلاح حسن‌نیت (و البته حسن‌نیت تسلیم‌طلبانه) نسبت به امریکایی‌ها اعلام آتش بس نمایند. اما این کار را نکردند، شاید به این خاطر که در موارد نسبتاً زیادی افسران امریکایی در میان قطعات نظامی رژیم دست‌نشانده حضور دارند و آتش‌بس با آن‌ها به معنای آتش‌بس با آن قطعات نظامی رژیم دست‌نشانده نیز خواهد بود. درین چهارچوب در واقع کشته شدن یک افسر امریکایی در حمله طالبان به مرکز شش‌درک کابل صرفاً یک نمونه است و نه این که آن عملیات و کشته شدن یک افسر امریکایی به تنهایی پایه توقف مذاکرات توسط ترامپ را تشکیل دهد.

واقعیت سرسخت در جنگ فعلی افغانستان این است که امریکایی‌ها، به خاطر مشکلات اقتصادی‌ای که دارند، در صدد خروج از افغانستان هستند، اما به دلیل تلفات شان در جنگ افغانستان در صدد فرار ازین کشور نمی‌باشند، زیرا که میزان تلفات اندک فعلی قوای امریکایی در جنگ افغانستان برای یک ابرقدرت

مشخص در مناطق مرزی نزدیک به خط دیورند در آن طرف این خط.

3 - **تعمیل قاعده عمومی چیزی به نام "نوبت" بالای تمامی طلاب افغانی در مدارس دینی ایالات "بلوچستان" و "خیبرپشتون‌خوا" در پاکستان.** طبق این قاعده تمامی طلاب مذکور 9 ماه سال درین مدرسه‌ها درس می‌خوانند و سه ماه سال برای "جهاد" به افغانستان بر می‌گردند.

4 - **موجودیت احزاب جهادی "غیرقانونی" و "قانونی" در پاکستان از قبیل "جیش محمد"، "لشکر طیبه" و غیره در پاکستان به مثابه اعزام‌کنندگان "جهادی‌های" پاکستانی و غیرپاکستانی به افغانستان.**

5 - **موجودیت مدارس دینی زیادی در پنجاب و هم‌چنان در سند پاکستان که افراد داوطلب جهادی به افغانستان اعزام می‌کنند، به خصوص داوطلبان جهادی فصلی در جریان لشکرکشی‌های بزرگ طالبان برای تصرف مراکز ولایات و ولسوالی‌های نسبتاً مهم کشور.**

### چارمین امتیاز بزرگی که

امریکایی‌ها، از طریق رژیم دست‌نشانده، به طالبان دادند، رهایی نزدیک به 900 نفر از زندانیان طالبان از زندان‌های رژیم به عنوان حسن نیت و به خاطر ایجاد فضای اعتماد میان طرفین مذاکره‌کننده بود. در بدل آن طالبان در چند نقطه از داخل افغانستان تعداد 250 تا 300 اسیر جنگی رژیم را، از طریق اجرای عملیات نظامی ساختگی بالای بعضی از زندان‌های

امریکایی هیچ راه دیگری جز عقب‌کشی از افغانستان ندارند و مثل شکست شان در جنگ ویتنام از افغانستان نیز فرار خواهند کرد و رژیم دست‌نشانده شان را بی‌پناه خواهند گذاشت.

در واقع به دلیل مخالفت با سیاست‌های هیئت مذاکره‌کننده امریکایی به رهبری خلیل‌زاد در قطر، یعنی سیاست‌های ترامپ درین مذاکرات، اکثریت سران پنتاگون و وزارت خارجه و همچنان هر دو مجلس کنگره امریکا و احتمالاً "سی آی ای" و "اف بی آی" با توافقات حاصله مبنی بر اعطای امتیازات وسیع به طالبان در مذاکرات شدیداً مخالفت کردند. این مخالفت وسیع باعث منفرد شدن بسیار جدی و وسیع ترامپ، خلیل‌زاد و سایر نمایندگان مذاکره‌کننده دولت امریکا در میان هیئت حاکمه امریکا گردید. این مخالفت وسیع تا مدت زیادی از سوی ترامپ نادیده گرفته شد، ولی سرانجام نتوانست حین امضای "تفاهم‌نامه" نهایی شده در مذاکرات نادیده گرفته شود. حتی یک شاه مستبد و مطلق‌العنان نیز در چنین شرایطی نمی‌تواند کلاً نظریات قریب به اتفاق اعوان و انصار و دوستانش را نادیده بگیرد و ترامپ به عنوان یک رئیس جمهور منتخب، ولو سلطان‌مآب، نیز نتوانست نادیده بگیرد و در آخرین مرحله از حصول یک تفاهم‌نامه مشترک با طالبان از امضای آن تفاهم‌نامه منصرف شد و در واقع آن را باطل اعلام نمود.

با وجود این، نه طالبان می‌توانند به گذشته قبل از آغاز مذاکرات قطر برگردند و نه دولت امریکا. به همین دلیل تماس و

امپریالیستی مثل امریکا خیلی به آسانی قابل تحمل است. اما تقلیل مصارف اقتصادی دولت امریکا در جنگ افغانستان می‌تواند راه‌های متعددی داشته باشد و یگانه راه آن فرار قوت‌های اشغال‌گر نیست. مثلاً طرح ترامپ یا طرح اشرف غنی و یا هم ترکیبی از این دو طرح می‌تواند انتخاب گردد.

اگر نیرویی مثل طالبان، یا هر نیروی دیگر، در چنین وضعیتی در جست‌وجوی خروج این قوت‌ها از افغانستان و آن‌هم از طریق مذاکرات و فعالیت‌های دیپلماتیک سازش‌کارانه باشد، باید پذیرد که قوت‌های مذکور فقط می‌توانند از یک راه به اصطلاح آبرومندانه، یعنی راه آبرومندانه امپریالیستی، از افغانستان بیرون روند و نه به عنوان نیروهای شکست‌خورده در جنگ افغانستان. اگر قوت‌های امریکایی به عنوان نیروهای شکست‌خورده در جنگ افغانستان ازین کشور بیرون روند، هزینه‌های انسانی، تسلیحاتی و اقتصادی امپریالیستی این نوع خروج از افغانستان در آینده ده‌ها بار بیش‌تر از هزینه‌های جنگ کنونی خواهد بود.

قوت‌های امریکایی فقط در یک صورت مجبور خواهند شد به عنوان یک نیروهای شکست‌خورده از افغانستان خارج شوند: در حالتی که در مقابل یک مقاومت عمومی سرتاسری بر محور مقاومت جنگی ملی مردمی و انقلابی قرار بگیرند، مقاومتی که در عین حال حمایت فعال توده‌یی در خود ایالات متحده را نیز با خود داشته باشد. فقط در آن صورت اشغال‌گران امپریالیست

مورد عملیات همچنان ادامه دارد و ممکن است بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم پوشالی، نیز ادامه یابد، کما این که در روز انتخابات و چند روز ماقبل و مابعد آن نیز ممکن است تا حدی تشدید یابد.

احتمال بیش‌تر این است که سلسله این عملیات نابودکننده علیه طالبان برای یک مدت معین دوام نماید و سپس قصر سفید در مشوره با فرمان‌دهان نظامی عملیاتی امریکایی در افغانستان، طرح جدیدش را برای آغاز مجدد مذاکرات با طالبان مطرح نماید. شکل‌گیری این طرح تا حد زیادی یا حداقل تا حد معینی به چگونگی وضعیت رژیم دست‌نشانده در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیم و بعد از آن نیز مربوط خواهد بود. برعلاوه این امکان نیز وجود دارد که اجرای عملی این طرح عمداً در ایام نزدیک به انتخابات ریاست جمهوری امریکا روی‌دست گرفته شود تا امکان استفاده از آن در انتخابات مذکور توسط ترامپ و حزب جمهوری‌خواه امریکا به عنوان یک موضوع تازه وجود داشته باشد.

با وجود تمامی این مسایل در قدم اول باید جداً توجه داشت که هنوز هم در تضاد عمده در جامعه جابه‌جایی بزرگی رونما نشده است. ولی از جانب دیگر باید توجه داشت که تقابل جنگی طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در مسیر پرفرازونشیب تقابل-تبانی و سپس تبانی-تقابل از لحاظ نظامی و سیاسی فرار گرفته است و اگر دوام نماید، که احتمال آن زیاد است، دیر یا زود به مسیر تقابل-تبانی از لحاظ نظامی و سیاسی با رژیم دست‌نشانده

ارتباط میان دفتر قطر و خلیل‌زاد بعد از متوقف ساختن این مذاکرات توسط ترامپ همچنان ادامه دارد و هر دو طرف امریکایی و طالبان برای شروع مجدد مذاکرات مذکور در آینده به هم چراغ سبز نشان می‌دهند. چنان‌چه اخیراً طرف طالبان گفته اند که: «امکان دارد بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، مذاکرات مجدداً آغاز گردد.» ترامپ نیز اخیراً گفته است که: «طالبان می‌خواهند مجدداً مذاکرات آغاز گردد، ولی راه درست آن را نمی‌دانند، در حالی که راه بسیار درستی برای آغاز مذاکرات وجود دارد.» به عبارت دیگر دولت امریکا «راه بسیار درستی» را برای آغاز مجدد مذاکرات دریافته است و امکان دارد که از هم اکنون این «راه بسیار درست» را در یک سلسله مذاکرات مقدماتی در درون هیئت حاکمه امریکا مورد مشورت قرار داده باشد تا سپس آن را با دفتر قطر طالبان، رژیم دست‌نشانده - البته بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم - و حکومت پاکستان و غیره نیز مطرح نماید.

واضحاً به نظر می‌رسد که در حال حاضر نیروهای نظامی رژیم دست‌نشانده در همراهی با نیروهای نظامی امریکایی در افغانستان از لحاظ جنگی حالت تهاجمی اختیار نموده و در عین اجرای عملیات نابودکننده علیه نیروهای طالبان از اشغال مجدد بعضی از مراکز ولسوالی‌ها و مناطق روستایی نزدیک به مراکز ولایات نیز منصرف نمی‌شوند. اجرای این عملیات نابودکننده، علی‌رغم وارد آمدن تلفات بسیار سنگین بر اهالی غیر نظامی مناطق

گرایش‌ها تسلیم‌طلبانه‌شان در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان و نیز رژیم دست‌نشانده‌شان در تابعیت از تضاد عمده به مبارزه و مقاومت پرداخت و نباید آن را به فراموشی سپرد و طالبان را صرفاً به عنوان دشمن غیرعمده با ثبات و قاطع در نظر گرفت.

\*\*\*\*\*

نیز داخل خواهد گردید و یا از همان ابتدای شروع مجدد خود یک پروسه تقابل - تباتی با اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی به صورت هم‌زمان باشد.

بنابراین از یک طرف و به صورت عمده ضروری است که تضاد عمده در جامعه جفاً مورد توجه قرار داشته باشد و از جانب دیگر ضروری است که در عین حال علیه گرایش‌ها سازش‌کارانه و معامله‌گرانه طالبان و به بیان صریح‌تر

سند نسبتاً مفصل ذیل در اواسط تابستان سال ۱۳۹۷ تدوین گردیده و قبلاً در وبسایت شعله جاوید منتشر گردیده است. چون قرار برین شد که به صورت بخش بخش در شماره‌های مختلف شعله جاوید منتشر گردد، به پنج قسمت تقسیم گردید. تا حال قسمت اول آن در شماره بیستم شعله جاوید منتشر گردیده و اینک قسمت دوم آن در شماره ۲۱ شعله جاوید به دست نشر سپرده می‌شود. بخش‌های سوم، چهارم و پنجم این سند نیز، به دلیل اهمیت تیوریک آن در شماره‌های بعدی شعله جاوید منتشر می‌گردد، ولو این‌که زمان بعضی از مطالب معین مطروحه در آن گذشته باشد.

بقیه از شماره ۲۰

## نیاز اساسی "سازمان‌های افغانستان"

گسست از اکونومیسم، رویونیسم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی  
است نه صرفاً «درس‌گیری از اشتباهات» گذشته؟

قسمت دوم

نقدی بر سند "مارکس‌تائو و جنبش‌های ملی"

چگونگی برخورد "سازمان‌های افغانستان" با مسئله ملی و مستعمراتی:

"سازمان‌های افغانستان" مقاله اش را این طور شروع می‌کند:

مطلب شماره یک (1) را در پاورقی این طور توضیح نموده است:

«انگلس در نامه‌ای به برنشتین در باره قیام احمد اعرابی پاشا علیه بریتانیا می‌نویسد: فکر می‌کنم ما به خوبی می‌توانیم در کنار دهقانان ستمدیده عرب قرار بگیریم، بدون توافق با توهم جاری آنان (دهقانان باید قرن‌ها فریب بخورند تا از تجربه بیاموزند)، و در مقابل قساوت انگلیس بایستیم بدون جانبداری از مخاصمان نظامی آن در لحظه کنونی.» ("از مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی" - صفحه دوم- تأکید از ماست)

از تمام این نقل‌قول بلند بالای مقاله "سازمان‌های افغانستان" فقط و فقط یک چیز استنباط می‌شود و آن عبارتست از تبریته اشغال‌گران و رژیم پوشالی و مشروعیت دادن به اشغال افغانستان. هرگاه در متن مقاله دقیق شوید در همه جا بحث از مداخله و مداخله‌گر است، نه اشغال و اشغال‌گر. امپریالیست‌ها همیشه و به طور منظم به مداخله در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فیودال پرداخته و می‌پردازند، زیرا این کشورها تحت سلطه غیرمستقیم امپریالیست‌ها قرار دارند. در چنین حالتی کشورها از استقلال سیاسی، ولو نیم‌بند، برخوردار اند، اما در حالت اشغال، قدرت اشغال‌گر و یا قدرت‌های اشغال‌گر نه تنها خاک کشور اشغال شده را در قبضه می‌گیرند، بلکه تمام شئون زندگی یعنی مسائل نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور تحت اشغال را در کنترل می‌گیرند. "سازمان‌های

«مارکس و انگلس به عنوان رهبران پروتاریا مخالف مداخله استعماری کشوری به کشور دیگر بودند زیرا مداخله ویران‌گر بوده و مداخله‌گران فقط به خاطر تأمین منافع خود و نه هرگز مردم مورد هجوم، می‌اندیشیدند. برای مارکس و انگلس که در دوران مترقی بودن بورژوازی می‌زیستند، معیار تانید این و آن جنبش ملی این بود که آیا نقش مثبتی در نابودی فنودالیزم، رشد سرمایه‌داری و مساعد ساختن شرایط انقلاب سوسیالیستی کارگران ایفا می‌کند و آیا در مقابل استبداد تزاری (که در آن زمان دژ ارتجاع اروپا و دشمن نه تنها جنبش‌های سوسیالیستی بل‌که دموکراسی بورژوازی، لیبرالیزم و وحدت ملی - ایتالیا و آلمان - به شمار می‌رفت) می‌ایستد؟ از این جاست طرفداری آنان از حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم و جنبش‌های استقلال‌طلبانه آلمان و لهستان و مجارستان با وصف سلطه اشراف بر رهبری آن‌ها، و مخالفت‌شان با جنبش‌های چکسلواکی و اسلاوهای جنوبی که بر آن‌ها طبقات پیش‌سرمایه‌داری مسلط بوده و توسط تزاریزم برای تقویت و توسعه استبداد روسی به کار گرفته می‌شدند. هکذا مارکس و انگلس ضمن ضدیت با غارت و استثمار استعماری، خود را به دفاع از هر خیزش حکام و سرداران قبیله که نماینده جنبش انقلابی بورژوایی نه بل‌که تلاش فیودالان یا مستبدان بومی برای تسلط بر دهقانان "شان" می‌بود ملزم نمی‌دانستند. (1)»

انحراف کشاندن نسل جوان می‌خواهد برای بررسی جنبش‌های ملی به دورانی که بورژوازی مترقی بود استناد جوید. ارزیابی جنگ‌ها و قیام‌های ملی در ارتباط با جنگ‌های بورژوازی مترقی در شرایط کنونی استهزای حقیقت است، در حالی که این امر در مورد جنگ‌های قرن نوزدهم صادق است. در آن زمان بورژوازی دوران رقابت آزاد را می‌پیمود و مترقی محسوب می‌شد. در آن زمان هنوز بورژوازی در سطح جهان به امپریالیزم تکامل نکرده بود. اما در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دیگر بورژوازی از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگ‌ترین ستمگر ملت‌ها تبدیل شده است. در این مورد لنین می‌نویسد:

«هر کسی که برخورد مارکس را با جنگ‌های عصر نوین بورژوازی مترقی در جنگ کنونی مورد استناد قرار دهد و این گفته مارکس را که "کارگران میهن ندارند" - گفته ای که دقیقاً در دوره بورژوازی ارتجاعی کهنه شده و در عصر انقلاب‌های سوسیالیستی صادق است، فراموش کند، بی‌شرمانه نظریه مارکس را تحریف کرده و نقطه نظر بورژوازی را به جای نقطه نظر سوسیالیستی قرار داده است.» (لنین - سوسیالیزم و جنگ - صفحه ۱۲- تأکیدات از لنین است.)

ما در این جا به خوبی می‌بینیم که "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنگ‌ها و قیام‌های ملی به دوران بورژوازی مترقی استناد می‌جوید، در حالی که در همان دوران مارکس و انگلس در مورد قیام‌های ملی لهستانی‌ها علیه روسیه

افغانستان" تفاوت میان دخالت و اشغال را به خوبی درک می‌کند اما عمداً از آن طفره می‌رود. به این طریق این سازمان می‌خواهد به مردم و نسل جوان بگوید که امپریالیست‌ها در افغانستان مداخله می‌کنند و کشور ما را اشغال نکرده اند. ولی اگر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا در افغانستان مداخله می‌کنند، پس نقش امپریالیزم روسیه و چین سوسیال‌امپریالیستی و سایر قدرت‌های ارتجاعی منطقه را در افغانستان چه می‌توان نامید؟

معیار سنجش "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنبش‌های ملی همان دید زمان بورژوازی رقابت آزاد است و از ابتدا تا انتهای مقاله روی همین مسئله می‌چرخد. اعتقادش این است که جنبش‌های ملی باید علیه استبداد فیودالی بایستند و آن را درهم شکند و برای تثبیت حرف‌هایش به این قول انگلس استناد جسته است:

«انگلس در نامه‌ای به برنشتین در باره قیام احمد اعرابی پاشا علیه بریتانیا می‌نویسد: «فکر می‌کنم ما به خوبی می‌توانیم در کنار دهقانان ستم‌دیده عرب قرار گیریم بدون توافق با توهم جاری آنان (دهقانان قرن‌ها باید فریب بخورند تا از تجربه بیاموزند)، و در مقابل قساوت انگلیس بایستیم بدون جانب‌داری از مخاصمان نظامی آن در لحظه کنونی.»»

در حالی که "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی می‌داند که شرایط رقابت آزاد دوران مارکس و شرایط کنونی از بنیاد متفاوت است، ولی به خاطر به

کاری انجام نخواهد داد... ریشه‌های ارتجاع انگلستان در اسارت آیرلند است.» (لنین - در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش- تأکیدات روی کلمات از مارکس است.)

از گفته فوق به درستی آشکار است که مارکس و انگلس در ابتدا به جنبش‌های ملی علیه اشغال‌گران انگلیس باور نداشته، بلکه برعکس اعتقادش این بوده که آزادی کشورهای مستعمره را می‌توان از طریق به جنبش در آوردن طبقه کارگر کشورهای استعمارگر نجات داد؛ چنانچه در مورد جنبش لهستانی‌ها علیه روسیه نیز همین نظریه را داشتند. اما زمانی که جنبش‌های ملی علیه اشغال‌گران انگلیس و روسیه رشد می‌نماید، مارکس و انگلس عقیده‌شان را تغییر می‌دهند و علیه نظرات قبلی شان می‌ایستند و می‌گویند که: «بدبختی دامن‌گیر مردمی است که مردم دیگر را به اسارت در آورده است»

همان طوری که مارکس برای جنبش‌های ملی مطلقیتی قایل نبود، ما هم هیچ گونه مطلقیتی برای جنبش‌های ملی قایل نیستیم، زیرا ما به خوبی می‌دانیم که آزادی کامل همه ملیت‌ها فقط منوط به پیروزی طبقه کارگر است. اما با صراحت اعلام می‌داریم تا زمانی که افغانستان از استعمارگری و انقیاد اشغال‌گران امپریالیست نجات حاصل نکند، کارگران کشورهای اشغال‌گر به آزادی نخواهند رسید. بناءً ما در شرایط کنونی، جدا شدن افغانستان را از قید سلطه اشغال‌گرانه امپریالیست‌ها تبلیغ می‌نماییم و خواهان جدا شدن افغانستان از زیر سلطه

باور نداشتند و از قیام اشراف لهستان علیه روسیه حمایت نمودند، اما بعد از ۱۲ سال مارکس و انگلس از این جنبش‌ها به دفاع برخاستند و مراتب «هم‌دردی کاملاً عمیق و پر حرارت خود را نسبت به جنبش لهستان ابراز» داشتند. برای معلومات بیشتر در این زمینه به مجموع مقالات لنین در دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - صفحه ۴۲۴ و ۴۲۵ مراجعه شود.

به همین ترتیب زمانی مارکس جدایی آیرلند را از انگلستان غیرممکن می‌دانست و به قیام آیرلندی‌ها علیه اشغال‌گران انگلیسی اعتقادی نداشت، ولی مدتها بعد این جدایی را ناگزیر دانست و درین مورد چنین اظهار نظر کرد:

«سابقاً من جدایی آیرلند را از انگلستان غیرممکن می‌دانستم، ولی حالا آن را ناگزیر می‌دانم ولو این که کار به فدراسیون بکشد.» برای معلومات بیشتر در این زمینه هم به آثار فوق‌الذکر، صفحه ۴۲۷، مراجعه نمایید.

مارکس این موضوع را این چنین توضیح می‌دهد:

«من مدت‌ها تصور می‌کردم که ممکن است رژیم آیرلند را از طریق به جنبش در آوردن جنبش طبقه کارگر انگلیس سرنگون ساخت. من همیشه در "نیویورک تریبون" (روزنامه امریکایی که مارکس مدت‌ها در آن چیزی می‌نوشت) از این نظر دفاع می‌کردم، ولی بررسی عمیق‌تر مسئله مرا به عکس این نظریه معتقد نمود. طبقه کارگر انگلستان، مادامی که گریبان خود را از مسئله آیرلند خلاص نکرده است هیچ



حالا در این مورد به گفته مائوتسه دون توجه کنید:

«ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم جاپان پشستی‌بانی می‌کنیم، اگر چه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است، زیرا که مقاومت قسمی تا اندازه‌ای خصلت انقلابی دارد، زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.» (جلد دوم آثار منتخب - صفحه 85 - تأکید از ماست)

وقتی این دو گفته را با هم مقایسه می‌نماییم مقاصد انقیاد طلبانه "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی عیان می‌گردد و مشخص می‌شود که در چه منجلابی دست‌وپا می‌زند.

در این جا به خوبی دیده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنبش‌های ملی متکی به فرمول‌بندی‌های دوران رقابت آزاد سرمایه‌داری است. بحث "سازمان رهایی افغانستان" کاملاً در جهت مخالف بحث مائوتسه‌دون قرار دارد و تحریف اصولی آن است. بحث مارکس در آن زمان کاملاً به‌جا و

به‌مورد است، زیرا بورژوازی در ابتدای دوران خود یعنی دوران رقابت آزاد نیاز به تشکیل دولت‌های ملی داشت. ایجاد این دولت‌ها بدون برانداختن فیودالیزم ممکن نبود، اما در قرن بیستم که بورژوازی بالاترین مرحله سرمایه‌داری را می‌پیمود، یعنی به مرحله امپریالیزم گام گذاشته بود، چهارچوب دولت‌های ملی برایش تنگی می‌نمود. در دوران امپریالیزم با تمرکز هر چه بیش‌تر سرمایه، بخش‌های کاملی از

اشغال‌گران هستیم. ما با صراحت اعلان می‌داریم که از هر جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان حمایت می‌کنیم. اما اضافه می‌نماییم که جنگ مقاومت قسمی طالبان علیه اشغال‌گران جنگ ملی مردمی و انقلابی نیست و تأمین‌کننده دفاع قاطع از میهن نمی‌باشد. ما طرفدار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان هستیم، زیرا چنین جنگی تأمین‌کننده دفاع قاطع از میهن و مردمان میهن می‌باشد.

مقاله "سازمان رهایی افغانستان" نه تضاد عمده را قبول دارد و نه هم جنگ علیه اشغال‌گران امپریالیست را، زیرا سرسختانه علیه جنگ مقاومت طالبان ایستاده است و هیچ‌گونه بحثی از بیرون راندن اشغال‌گران و نحوه بیرون راندن شان از افغانستان ندارد، بلکه برای تبریئه اشغال‌گران و مشروعیت بخشیدن به جنگ شان به گفته‌هایی از مارکس و انگلس استناد می‌جوید که از اعتبار ساقط است و حتی خودشان در همان زمان حیات‌شان گفته‌های مذکور را رد نموده‌اند.

به این بحث "سازمان رهایی افغانستان" و استنادش به گفته مارکس و انگلس توجه نمایید:

«هکذا مارکس و انگلس ضمن ضدیت با غارت و استثمار استعماری، خود را به دفاع از هر خیزش حکام و سرداران قبیله که نماینده جنبش انقلابی بورژوایی نه بلکه تلاش فیودالان یا مستبدان بومی برای تسلط بر دهقانان "شان" می‌بود ملزم نمی‌دانستند.»

حکومت مطلقه، یعنی دوره به وجود آمدن جامعه بورژوا دموکراتیک و دولت است که در آن جنبش‌های ملی برای اولین بار جنبه توده‌یی به خود می‌گیرند و جميع (تاکید از لنین است) طبقات اهالی را به انحاء مختلف از طریق مطبوعات، شرکت در مجالس نمایندگی و قس‌علی‌هذا به سیاست جلب می‌نمایند. از طرف دیگر در مقابل ما دوره‌ای قرار دارد که در آن تشکیل دولت‌های سرمایه‌داری کاملاً صورت گرفته، رژیم مشروطیت مدت‌هاست برقرار گردیده و تضاد آشتی‌ناپذیر بین پرولتاریا و بورژوازی قویاً شدت یافته است و دوره‌ای است که می‌توان آن را آستانه ورشکستگی سرمایه‌داری نامید.

صفت مشخصه دوره اول بیداری جنبش‌های ملی و نیز به مناسبت مبارزه در راه آزادی سیاسی عموماً در راه حقوق ملت خصوصاً جلب دهقانان یعنی کثیرالعدده‌ترین و "دیر جنبش‌ترین" قشر اهالی به سوی این جنبش‌هاست. صفت مشخصه دوره دوم فقدان (تاکید از ماست) جنبش‌های توده‌یی بورژوا-دموکراتیک است که در آن سرمایه‌داری تکامل یافته، با نزدیک نمودن و اختلاط بیش از پیش ملت، که دیگر کاملاً به جریان مبادله بازرگانی کشیده شده اند، تضاد آشتی‌ناپذیر بین سرمایه که در مقیاس بین‌المللی به‌هم‌آمیخته شده و جنبش بین‌المللی کارگری را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد.

البته این دو دوره به وسیله دیواری از یکدیگر مجزا نشده بلکه به وسیله حلقه‌های عریده انتقالی به یکدیگر

صنایع بزرگ به تصاحب سندیکاها و تراست‌ها در آمد، انحصارات به شدیدترین وجه شکل گرفت و کشورهای عقب‌مانده به شکل مستعمرات و نیمه مستعمرات بین کشورهای غارتگر امپریالیستی تقسیم گردید. در چنین شرایطی است که سرمایه‌داری بنا به قول لنین:

«از ناجی ملت در عصر مبارزه با فئودالیزم به بزرگ‌ترین ستمگر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است.»  
طوری که گفته شد سرمایه‌داری در گذشته مترقی بود، زیرا علیه فئودالیزم می‌رزمید، اما اکنون ارتجاعی شده و برای خفه نمودن انقلابات با فئودالیزم هم‌دست گردیده است. لنین تفاوت میان دو دوره سرمایه‌داری را چنین بیان می‌نماید:

«تئوری مارکسیستی بی‌چون و چرا خواستار آن است که به هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، آن مسئله بدو در چهارچوب تاریخی معینی (تاکید از لنین است) مطرح گردد و چنانچه سپس سخن بر سر یک کشور (مثلاً بر سر برنامه ملی برای یک کشور) باشد، خصوصیات مشخصی که در حدود یک دوره معین تاریخی این کشور را از سایر کشورها متمایز می‌سازد در نظر گرفته شود. این خواست بدون چون‌وچرای مارکسیزم در مسئله مورد بحث ما عبارت از چه چیزی است؟ این خواست مقدم بر هر چیز عبارتست از لزوم جدا نمودن کامل دو دوره سرمایه‌داری که از نقطه نظر جنبش‌های ملی به طور اساسی از یکدیگر متمایز اند. (تاکید از ماست) از یک طرف دوره ورشکستگی فئودالیزم و

این نقل قول‌ها و تذکرات تازگی ندارد. در طول تاریخ اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها به گفته‌هایی از رهبران پرولتاریا که مطابق ذوق و علاقه‌شان بوده استناد جسته اند. آن‌ها بدون این که شرایط مشخص تاریخی گفته‌های ذکر شده را در نظر بگیرند، آن‌ها را مطابق ذوق و علاقه‌شان تحلیل و تفسیر نموده و می‌نمایند. در نظر اپورتونیست‌ها آن چه مارکس، انگلس، لنین، استالین و مانوتسه‌دون در هر شرایط زمانی و مکانی گفته صحیح و مورد قبول است. اما مارکسیست - لنینیست - مانوئیست‌ها به چنین چیزی باور ندارند، زیرا بعضی از بحث‌های شان در همان شرایط تاریخی نادرست از آب در آمده است. لنینیسم به این معنی است که لنین ضمن حفظ اساسی و اصولی مارکسیسم از بعضی جنبه‌های منفی بحث‌های مارکس و انگلس گسست نموده و جنبه‌های اساساً مثبت مارکسیسم را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و سوسیالیسم علمی تکامل داده است، در غیر این صورت لنینیسم معنی نداشت. به همین ترتیب مانوئیسم به معنی تداوم جنبه‌های اساساً مثبت مارکسیسم - لنینیسم و گسست از جنبه‌های منفی مارکس، انگلس و لنین در هر سه زمینه می‌باشد. برای معلومات دقیق‌تر به برنامه و اساس‌نامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان مراجعه نمایید.

در بحث "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها یک کلمه علیه اشغال‌گران گفته نشده و هیچ موضع‌گیری‌ای علیه شان وجود ندارد،

متصلند و ضمناً کشورهای گوناگون از لحاظ سرعت تکامل ملی، ترکیب ملی اهالی خود، چه‌گونگی استقرار آن‌ها در کشور و غیره و غیره نیز از یکدیگر متمایز اند. بدون در نظر گرفتن کلیه این شرایط عمومی تاریخی - مشخص در یک کشور معین، مارکسیست‌های این کشور به هیچ‌وجه نخواهند توانست برنامه ملی خود را تنظیم نمایند.» (لنین - مجموع منتخب آثار در دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - ص 375 و 376)

مصیبت در اینجا است که "سازمان رهایی افغانستان" این دو دوره سرمایه‌داری را از یکدیگر متمایز نمی‌سازد. این سازمان هنوز اعتقاد به جنبش‌های ملی بورژوا-دموکراتیک کهن دارد و این را نمی‌داند که بورژوازی از نیروی انقلابی به نیروی ارتجاعی تبدیل شده و دیگر نمی‌تواند در رأس جنبش‌های ملی علیه فیودالیزم قرار گیرد، بل که این رسالت به دوش طبقه کارگر و حزب پیش‌آهنگ‌اش قرار گرفته است.

درست در همین جاست که ما به انقیادطلبانه‌ترین استدلال‌های "سازمان رهایی افغانستان" برخورد می‌کنیم. این سازمان مقاله خود را با مشت‌ی الفاظ به اصطلاح قرص و محکم بر ضد حق تعیین سرنوشت سیاسی مطرح می‌کند و بحث‌ها را در این مورد عاری از حقیقت می‌داند. آن‌ها به مارکس و انگلس، لنین و استالین استناد می‌جویند و می‌گویند که آن‌ها جنبش‌های ملی را این طور ارزش می‌دادند.

مانوتسه‌دون در مورد مسئله ملی چه دیدگاهی داشتند و آن را مطابق ذوق و علاقه خود تحلیل نموده و با نصایح خیرخواهانه خود عدم تمایل و یا عدم توانایی خود را در مورد مسئله حق تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان مستور می‌سازند.

امروز هر کس می‌داند که مستعمرات با زور اسلحه فتح می‌گردد و با مردمان شان مثل حیوان رفتار می‌نمایند و توده‌ها را با هزار شیوه استثمار می‌کنند. این ملل نه تنها از حقوق مساوی برخوردار نیستند، بلکه به مثابه آلت فعل سیاست بین‌المللی امپریالیزم و به مثابه کود کشت‌زار فرهنگ و تمدن سرمایه‌داری امپریالیستی محسوب می‌گردند. این وضعیت را در افغانستان به طور واضح و آشکار می‌توان به چشم‌سار مشاهده نمود.

ایدیولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی داد سخن سر داده و می‌دهند که اشغال‌گران به منظور حمایت از توده‌های ستم‌دیده افغانستان در کشور حضور دارند و با بنیادگرایی و "تروریسم" مبارزه می‌کنند. ما به خوبی درک می‌کنیم که منظور آن‌ها چیزی جز تاراج، دزدی و به انقیاد در آوردن توده‌های ستم‌دیده نیست. این همه بدان معنا است که اقلیت ناچیز حق دارند اکثریت ساکنین جهان را به انقیاد در آورده و استثمار نمایند. به همین خاطر است که لنین ملت‌ها را به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نموده و تأکید می‌نماید که باید این موضوع «نکته مرکزی در برنامه سوسیال-دموکراتیک را تشکیل دهد؛ زیرا این تقسیم‌بندی ماهیت امپریالیزم را به دست

بلکه اصلاً این مسئله را مطرح نکرده است که افغانستان کدام دوره تاریخی را می‌گذراند و خصوصیات مشخص مسئله ملی و جنبش‌های ملی این کشور در این دوره کدام است و چه باید باشد.

"سازمان رهایی افغانستان" مطلقاً این موضوع را مسکوت گذاشته است. شما در بحث‌های این سازمان اثری از تجزیه و تحلیل چگونگی مسئله ملی در شرایط کنونی افغانستان دیده نمی‌توانید. این سازمان هرگز این را درک نکرده که افغانستان در لحظه فعلی تاریخی دارای کدام خصوصیات تاریخی است.

این سازمان هیچ اعتقادی به این ندارد که مسئله ملی در کشورهای مختلف و زمان‌های مختلف باید به طور مشخص از نظر تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. آن‌ها نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند که به تحلیل و تجزیه این مسئله که افغانستان در شرایط فعلی کدام مرحله تاریخی تکامل سرمایه‌داری را می‌پیماید و سرمایه‌داری در افغانستان چه مسیری را می‌پیماید و خصوصیات مسئله ملی در این کشور در شرایط اشغال کشور از چه قرار است، بپردازند. به همین لحاظ است که هیچ برنامه‌ای در مورد رهایی کشور از چنگال اشغال‌گران امپریالیست ندارند و هیچ راه‌برد کاری هم ارائه نمی‌دهند. این بی‌برنامگی "سازمان رهایی افغانستان" که چندین دهه از آن رنج می‌برد باعث گردیده تا به انقیادطلبی و تسلیمی در برابر اشغال‌گران امپریالیست تن دهد. آن‌ها به بیان مثال‌هایی می‌پردازند حاکی از این که مارکس، انگلس، لنین، استالین و

"آغاز کننده حمله" خود نشان می‌دهد که چرا جنگ برپا شده است، و همین کفایت دریابیم که یک کشور کوچک مستعمره بوده و کشور دیگر قدرت امپریالیستی. و علناً باید به رژیم کشورهای تحت‌ستم مذکور توجه نمود تا وضعیت جنبش توده‌ها.

این تحریف و درکی واژگونه از آموزش لنین است. لنین سنجش جنگ بدون در نظر داشت پایه سیاسی آن و نقش طبقات مختلف در آن را ممکن نمی‌دانست. او بر بنیاد طبقاتی جنگ تأکید می‌ورزید و نه این که آن را صرفاً به "آغاز کننده" تقلیل دهد: «این جنگ ادامه سیاست "انضمام" است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هر دو گروه درگیر جنگ، این که کدام یک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی ندارد. آغازگر بودن یک طرف نمی‌تواند دال بر ستم‌دیدگی طرف دیگر باشد.» (سازمان رهایی افغانستان- مقاله از مارکس تا مانو - صفحات 2 و 3)

این بحث "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها تحریف واضح و روشن از آموزش لنین است، بلکه آن‌ها می‌خواهند از لنین چهره‌ای بسازند که با همه جنگ‌ها برخورد یک سان داشته است. عموماً رویزیونیست‌ها با نام گرفتن از مارکس، لنین و مانو می‌خواهند که آن‌ها را برای کوبیدن مارکسیزم- لنینیسم- مانوئیسم به کار برند و زیر این نام‌ها به موعظه انقیادطلبانه بپردازند.

می‌دهد و توسط سوسیال- پاتریوت‌ها و از آن جمله کائوتسکی ریاکارانه کنار گذاشته می‌شود.» تأکید از لنین است.

گفته لنین دقیقاً در شرایط کنونی افغانستان، انقیادطلبان و تسلیم‌طلبان وطنی ما را نشانه گرفته است، زیرا آن‌ها این نکته اساسی را که ملت‌ها به ستمگر و ستمکش تقسیم می‌شوند فراموش نموده و آن را ریاکارانه کنار می‌گذارند و به این ترتیب می‌خواهند ماهیت اشغال‌گران امپریالیست را وارونه جلوه‌گر سازند. در افغانستان تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سعی می‌نمایند با "قرون وسطایی" خواندن طالبان اشغال‌گران امپریالیست را ناجی ملل جا بزنند.

به بحث دیگر "سازمان رهایی افغانستان" توجه نمایید:

«برخی از تروتسکیست‌ها و چپ‌ها با این ادعا که چون طالبان و القاعده علی‌رغم ستمگری بر مردم افغانستان جنگی ضد امپریالیسم امریکا را پیش می‌برند، دفاع از آنان را با استناد به گفته لنین در "سوسیالیسم و جنگ" موجه می‌دانند که:

«برای مثال اگر فردا، مراکش به فرانسه اعلان جنگ دهد، هندوستان به انگلستان، ایران و چین به روسیه و سایر نمونه‌ها از این گونه، چنین جنگ‌های صرف‌نظر از این که کدام کشور مبادرت به آغاز جنگ کرده؛ عادلانه و دفاعی محسوب می‌شوند و هر سوسیالیستی خواهان پیروزی طرف ستم‌دیده، وابسته و ناپرابر بر ستمگر، برده‌دار و قدرتهای غارتگر خواهد بود» و نتیجه می‌گیرند که در این جا سیاست نهفته در پشت جنگ مطرح نیست زیرا

نفی نماید. برای این تحریف ماهرانه به این گفته نلین متوسل می‌شود:

«این جنگ ادامه سیاست "انضمام" است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هر دو گروه درگیر جنگ، این که کدام یک از این دو دزد قیل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی ندارد.» تاکید از ماست.

در این جا به وضوح دیده می‌شود که دو گفته نلین، دو موضوع جداگانه را در بر می‌گیرد. اولی مربوط به جنگی است که قدرت‌های امپریالیستی بر کشورهای تحت‌ستم تحمیل می‌نمایند و دومی مربوط به جنگ بین دو قدرت امپریالیستی می‌باشد. در گفته دوم، نلین از سیاست "انضمام" و "سیاست فتح و تسخیر" صحبت می‌نماید. امروز به وضوح دیده می‌شود که سیاست اشغال‌گران در افغانستان سیاست انضمام و تسخیر است. افغانستان را فتح و تسخیر نموده اند. همان طوری که سیاست انگلیس‌ها در قرن نوزدهم سیاست انضمام و سیاست فتح و تسخیر در افغانستان بود. تمام جنگ‌هایی که در طول ۸ دهه علیه اشغال‌گران انگلیس در افغانستان صورت گرفت یک جنگ مقاومت قسمی بود، همان طوری که جنگ علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر یک جنگ مقاومت ارتجاعی و قسمی بود. جنگ طالبان علیه نیروهای اشغال‌گر نیز یک جنگ مقاومت ارتجاعی و قسمی است. در هر سه جنگ (جنگ افغان - انگلیس، جنگ افغان - روسیه و جنگ افغان - امریکا) به خوبی می‌توان دید که سیاست جنگ علیه اشغال‌گران نه سیاست

در این نقل‌قول به خوبی مشاهده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" قویاً از ستم‌گری طالبان بر مردم افغانستان نام برده، اما هیچ اشاره‌ای به ستم‌گری اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی ندارد. مگر ستم‌گری طالبان بر مردم افغانستان از ستم‌گری اشغال‌گران و رژیم پوشالی بر مردم افغانستان بیشتر است؟ این مسئله به خوبی ماهیت ذاتی نویسنده و یا نویسندگان مقاله را به نمایش می‌گذارد. این‌ها همان قدر از گرفتن نام اشغال و اشغال‌گر می‌گریزند که دزد از محل دزدی خود می‌گریزد.

به این گفته نلین و توجیه "سازمان رهایی افغانستان" توجه کنید:

«برای مثال اگر فردا، مراکش به فرانسه اعلان جنگ دهد، هندوستان به انگلستان، ایران و چین به روسیه و سایر نمونه‌ها از این گونه، چنین جنگ‌ها صرف‌نظر از این که کدام کشور مبادرت به آغاز جنگ کرده؛ عادلانه و دفاعی محسوب می‌شوند و هر سوسیالیستی خواهان پیروزی طرف ستم‌دیده، وابسته و نابرابر بر ستم‌گر، برده دار و قدرت‌های غارت‌گر خواهد بود.»

نلین در اینجا پیرامون جنگی صحبت دارد که یک طرف آن ملل ستم‌گر و طرف دیگر آن ملل ستم‌دیده قرار دارند. اما "سازمان رهایی افغانستان" برای این که نیت متقلبانۀ خود را ببوشاند می‌خواهد بحث نلین را تحریف نموده و به این ترتیب جنگ مقاومت طالبان را علیه اشغال‌گران

نتیجه می‌گیرد که جنگ در افغانستان کنونی فرقی با آن ندارد.

این نادانی محض است که حمله ۵۲ قدرت امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان با حمله عراق بر ایران مقایسه گردد.

جنگ ایران و عراق واقعاً یک جنگ ارتجاعی غارت‌گرانه بود. هر دو قدرت ارتجاعی به منظور تحکیم مواضع خویش و درهم کوبیدن توده‌های زحمت‌کش و نیروهای انقلابی در هر دو کشور جنگ را آغاز و رهبری نمودند. هر دو قدرت، از جمله قدرت‌های وابسته به امپریالیزم بودند و هیچ یک از آن دو قدرت امپریالیستی نیرومند نبود که بتواند دیگری را ببلعد. اما قدرت‌های اشغال‌گر امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا قدرت‌مند و اشغال‌گرند و افغانستان و عراق را بلعیدند. مقاومت علیه اشغال‌گران در کشورهای مستعمره جنگ دفاعی است. آیا "سازمان رهایی افغانستان" می‌تواند از حق ملت مظلوم فلسطین به بهانه این که "حماس" آن را رهبری می‌کند دفاع ننماید؟ آیا ملت مظلوم فلسطین به خاطر این که "حماس" آن را رهبری می‌کند حق ندارد از زیر سلطه اسرائیل نجات یابد و دولت مستقل خود را بسازد؟

نیروهای کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) خواهان شکست اشغال‌گران در افغانستان و بقیه کشورهای مستعمره اند و لو این که نیروهای کمونیست آن کشورها ضعیف بوده و نتوانند در جنگ شرکت نمایند.

انضمام بوده و نه سیاست فتح و تسخیر کدام کشور بیگانه، بل که سیاست جدایی افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران بوده و می‌باشد، لذا این حق از دیدگاه مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم به رسمیت شناخته شده است که هیچ کس نباید منکر آن باشد. هر خواننده به خوبی می‌تواند ماهیت تقلب‌کارانه "سازمان رهایی افغانستان" را درک نماید. لنین به صراحت اعلام می‌دارد که از شروع هر جنگی که از طرف ملل ستمدیده باشد استقبال می‌نماید.

«حزب ما واهمه‌ای ندارد که آشکارا اعلام نماید که شروع هر جنگ یا قیامی را از ناحیه آیرلندی‌ها علیه انگلستان، مراکش، الجزیره یا تونس علیه فرانسه، تریپولیس علیه ایتالیا، اوکراین، ایران یا چین علیه روسیه و غیره استقبال خواهد کرد.» [ از: "نامه سرگشاده به بوریس سووارین" - نیمه دوم دسامبر ۱۹۱۶ ]

بحث "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی بیان‌گر آنست که از نظر این سازمان فرقی بین ملل ستم‌گر و ستمدیده وجود ندارد و هر دو با هم برابر اند و این تحریف ماهرانه را می‌خواهد برچسب لنینیزم بزند. در حالی که لنین جهان را به ملل ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نموده و به همان علت که از جنگ مراکش علیه فرانسه و جنگ هندوستان علیه انگلستان و از جنگ ایران و چین علیه روسیه حمایت نموده آن را یک جنگ عادلانه و دفاعی محسوب نموده است.

این سازمان برای مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان مثال جنگ ایران و عراق را می‌آورد و از روی آن جنگ

ناگزیر می‌بایست به این جنگ منجر می‌شد و منجر هم شد. تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت‌های بیگانه، خانه خراب ساختن ملت رقیب، غارت ثروت‌های آن، منحرف نمودن توجه توده‌های رنجبر از بحران‌های سیاسی داخلی روسیه و آلمان و انگلستان و سایر کشورها، جدایی انداختن بین کارگران و تحمیل آنان با اکاذیب ملت پرستانه، نابود ساختن پیش‌آهنگ آن‌ها به منظور تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا - چنین است یگانه مضمون واقعی و معنی و مفهوم جنگ فعلی.

وظیفه‌ای که در برابر سوسیال‌دموکراسی قرار دارد قبل از همه این است که این معنی حقیقی جنگ را آشکار نماید و اکاذیب سفسطه جویی و عبارت‌پردازی‌های "میهن پرستانه" ای را که طبقات حکم‌فرما یعنی ملاکان و بورژوازی برای مدافعه از جنگ اشاعه می‌دهند بی‌رحمانه فاش سازد.

در رأس یک گروه از ملت‌های محارب، بورژوازی آلمان قرار دارد. این بورژوازی طبقه کارگر و توده‌های رنجبر را تحمیل نموده اطمینان می‌دهد که به خاطر دفاع از میهن، به خاطر آزادی و فرهنگ، به خاطر رهایی ملت‌هایی که مورد ستم تزاریزم قرار گرفته اند و به منظور برچیدن بساط ارتجاع تزاریزم می‌جنگد. ولی همین بورژوازی که در برابر یونکرهای پروس که ویلهلم دوم در رأس آنست چاکرانه جبهه به زمین می‌ساید، در عمل همیشه صدیق‌ترین متفق تزاریزم و دشمن انقلابی کارگران و دهقانان روسیه بوده است. اعم از این که عاقبت جنگ هر چه باشد این بورژوازی در عمل به اتفاق یونکرها تمام

اعتقاد ما این است که جنگ طالبان در افغانستان یک جنگ مقاومت ارتجاعی قسمی (در مورد جنگ قسمی فوقاً صحبت نموده ایم و نیاز به تفصیل ندارد) در مقابل اشغال‌گران امپریالیست می‌باشد. و اما، ما تلاش می‌کنیم که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و همچنان اشغال‌گران مرتجع داعشی را برپا کنیم و پیش ببریم. حتی در صورتی که موفق به برپایی چنین جنگی هم نشویم خواهان شکست اشغال‌گران و جدایی افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران می‌باشیم، نه تحکیم قدرتش. فقط اپورتونیست‌ها، انقیادطلبان، تسلیمی‌ها، تسلیم‌طلبان و خائنین ملی خواهان شکست جنگ مقاومت قسمی و تحکیم نیروهای اشغال‌گر در افغانستان می‌باشند. امروز "سازمان رهایی افغانستان" در این صف قرار گرفته است.

در اینجا گفته مفصل نین در مورد "دو گروه محارب" را ذکر می‌کنیم تا خواننده به خوبی درک نماید که هدف نین از "دو گروه" محاربی که از یکدیگر فرقی ندارند و هر دو سیاست دزدی امپریالیستی را تعقیب می‌کنند کیانند؟

«جنگ اروپا که دولت‌ها و احزاب بورژوازی کلیه کشورهای طی ده‌ها سال در تدارک آن بودند درگرفت. افزایش تسلیحات، حدت فوق‌العاده مبارزه برای تحصیل بازار در مرحله نوین یعنی مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه‌داری کشورهای پیش‌رو و منافع خاندان‌های سلطنتی عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپای خاوری،



دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - صفحه 465 - 466 و 467) تأکیدات از ماست.

این نقل قول بلنڈبالای لنین را به این خاطر در این جا آوردیم تا برای خواننده دقیقاً مشخص شود که هدف لنین از دو گروه محارب که در رأس جنگ قرار دارند و در قساوت و درندگی از یکدیگر فرقی ندارند کیانند. در مطلب نقل شده فوق الذکر به خوبی مشاهده می شود که هدف لنین از دو گروه محارب غارتگر از یک طرف گروه تحت رهبری آلمان و از طرف دیگر گروه تحت رهبری انگلیس و فرانسه می باشد. دقیقاً هر دو گروه برای «تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت های بیگانه و خانه خراب ساختن ملت رقیب» جنگ را راه اندازی نموده بودند.

طوری که بیان گردید هدف "سازمان رهایی افغانستان" به استناد به چنین نقل قول هایی از یک طرف آن است که از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانوئسه دون (مانونیزم) فقط کاریکاتوری بسازد و بگوید که لنین تفاوتی میان جنگ ها قایل نبوده است و از طرف دیگر می خواهد با اکاذیب سفسطه جویانه و عبارت پردازی بی سروته این را وانمود سازد که اشغال گران به خاطر "آزادی زنان از چنگال ستم طالبانی" و "مبارزه علیه تروریسم" در این کشور تشریف فرما شده اند تا بساط "ارتجاع طالبی" را برچینند. به این شکل جنگ طالبان را تعرضی و جنگ اشغال گران را تدافعی جا زند.

هر اندازه که "سازمان رهایی افغانستان" بخواد با سفسطه جویی شونیزم عظمت طلبانه اشغال گران را عامل

مساعی خود را در روسیه صرف پشتیبانی از سلطنت تزاری علیه انقلاب خواهد نمود و در عمل، بورژوازی آلمان بر ضد صربستان به لشکرکشی غارتگرانه ای دست زده می خواهد آن را منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند و در عین حال قسمت عمده ای از قوای جنگی خود را علیه کشورهای آزادتر یعنی بلژیک و فرانسه گسیل می دارد تا رقیب ثروت مندتر خود را مورد غارت قرار دهد. بورژوازی آلمان، که افسانه بافی کرده می گوید جنگ از جانب وی جنبه تدافعی دارد در عمل با استفاده از آخرین تکامل تکنیک جنگی خود و پیشی گرفتن بر برنامه های تسلیحاتی جدیدی که روسیه و فرانسه در نظر داشته اند و در باره اش تصمیم گرفته بودند، از نظر خود مناسب ترین موقع را برای جنگ انتخاب کرد.

در رأس گروه دیگر ملت های محارب - بورژوازی انگلیس و فرانسه قرار دارد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش را تحمیق می کند و اطمینان می دهد که در راه میهن، در راه آزادی و فرهنگ بر ضد میلیتاریزم و استبداد آلمان می جنگد. ولی در عمل این بورژوازی دیر زمانی است ارتش تزاریزم روسیه، این ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین رژیم سلطنتی اروپا را با میلیارد های خود اجیر نموده و برای هجوم بر ضد آلمان آماده ساخته است.... این دو گروه کشورهای محارب هیچ یک از لحاظ غارتگری، درنده خویی و قساوت بی پایان خود در این جنگ، از دیگری دست کمی ندارند... (لنین - مجموع منتخب آثار در

معظم امپریالیستی است و بدین طریق هر جنگ ملی به جنگ امپریالیستی مبدل می‌گردد. ولی این برهان هم نادرست است. چنین چیزی ممکن است، ولی نه همیشه. بسیاری از جنگ‌های مستعمراتی در سال‌های ۱۹۰۰ - ۱۹۱۴ از طریق دیگری به وقوع پیوسته اند. و اصولاً خنده آور است اگر بگوییم مثلاً پس از جنگ فعلی، چنانچه در نتیجه آن کشورهای محاربه به کلی از پا در آیند "ممکن نیست" هیچ گونه "جنگ ملی ترقی‌خواهانه و انقلابی از طرف مثلاً چین به اتفاق هندوستان، ایران، سیام و غیره بر ضد دول معظم به وقوع پیوندد.

نفی هر نوع امکان وقوع جنگ‌های ملی در شرایط امپریالیزم از لحاظ تیوری غلط، از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با شوونیسم اروپایی: ما که متعلق به ملت‌هایی هستیم که صدها میلیون از افراد اروپا، افریقا، آسیا و غیره در چنگ ستم آن‌هاست نباید به ملت‌های ستمکش بگوئیم که جنگ آن‌ها بر ضد ملت‌های "ما" غیرممکن است.» [از "برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی"-

سپتامبر ۱۹۱۶- تأکید از لنین است]

وقتی ما این بحث‌ها را به میان می‌کشیم "سازمان رهایی افغانستان" ما را متهم می‌کند که این‌ها در جنگ کنونی افغانستان سیاست‌های مطرح شده در جنگ را نمی‌بینند و برای ایشان «سیاست نهفته در پشت جنگ مطرح نیست زیرا "آغاز کننده حمله" خود نشان می‌دهد که چرا جنگ برپا شده و همین کافیسست دریابیم که یک کشور کوچک مستعمره بوده و کشور

نجات ملت افغانستان وانمود سازد، به همان نسبت وظیفه نیروهای انقلابی و مانویست در دفاع از جنگ مقاومت و به خصوص مقاومت ملی مردمی و انقلابی و افشاء اکاذیب و سفسطه‌جویی انقیادطلبانه مبرم‌تر و عاجل‌تر می‌گردد.

نادانی محض خواهد بود که جنگ کنونی افغانستان را با جنگ دو کشور امپریالیستی و یا جنگ ایران و عراق مقایسه نمود و از این زاویه در مورد جنگ افغانستان قضاوت نمود.

این بحث "سازمان رهایی افغانستان" که جنگ مقاومت قسمی طالبان را عین جنگ اشغال‌گرانه امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان وانمود می‌سازد تازگی ندارد. زمانی که لنین بحث "حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش" را مطرح نمود، روزالوکزامبورک علیه این بحث ایستاد و گفت که در عصر امپریالیزم وقوع جنگ‌های ملی امکان‌پذیر نیست، زیرا هر جنگ ملی به دخالت دولت دیگر امپریالیستی منجر می‌گردد. لنین در این باره می‌نویسد:

«... ما ستمگران امپریالیستی اکثریت ملت‌های جهان با شوونیزم پلید اروپایی ذاتی خود آن چه را "جنگ مستعمراتی" می‌نامیم اغلب همان جنگ‌های ملی یا قیام‌های ملی این ملل ستمکش است... "یونیوس" که در جزوه خود از "ترزهای" نام‌برده دفاع می‌نماید، می‌گوید در عصر امپریالیزم هر نوع جنگ ملی بر ضد یکی از دولت‌های معظم سرمایه داری به دخالت دولت دیگری منجر می‌شود که با اولی رقابت می‌کند و خود نیز دولت

مرحله‌ای رشد نماید که دیگر نتواند مثل گذشته پیش برود. در چنین حالتی جنگ درمی‌گیرد. مثلاً چینی که اشغال‌گران امپریالیست برای وابسته نمودن کامل افغانستان طالبان را بر اریکه قدرت رساندند و توقع داشتند تا از این طریق بتوانند بر آسیای میانه و خاورمیانه و به خصوص ایران اهداف شوم شان را پیاده نمایند، اما بعد از مدتی به این اهداف نرسیدند و متوجه شدند که برای رسیدن به این هدف باید دست‌پرورده‌های خود را دور بریزند و دست‌پرورده‌های دیگری را بر اریکه قدرت برسانند. در چنین شرایطی بود که جنگ اشغال‌گرانه و تحمیلی در افغانستان در گرفت. سیاست نهفته در پشت این جنگ اشغال‌گرانه و تحمیلی فتح و تسخیر و به مستعمره کشاندن کامل افغانستان بود. این وضعیت چند سال ادامه یافت. بعد از چند سال طالبان توانستند دوباره خود را جمع‌وجور نمایند و علیه اشغال‌گران به مقاومت بپردازند. سیاستی که پشت این مقاومت نهفته است سیاست فتح و تسخیر کشور بیگانه نیست، بلکه سیاست جدا نمودن افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست و ایجاد یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی است. یا به عبارت دیگر ایجاد یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی وابسته به امپریالیزم. ما بارها این مطلب را در ارگان نشراتی حزب به صورت مفصل تشریح نموده ایم.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان از همان زمان ایجاد مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست، این مقاومت را به

دیگر قدرتی امپریالیستی و علاوه‌تاً باید به رژیم‌های کشورهای تحت ستم مذکور توجه نمود تا به وضعیت جنبش توده‌ها.» (همان مقاله - صفحه 3 و 4)

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان بهتر از هر سازمان و به خصوص "سازمان رهایی افغانستان" "سیاست نهفته در پشت جنگ" را درک نموده و تحلیل و تجزیه نموده است. حزب ما به خوبی می‌داند که در طول تاریخ هیچ جنگی نبوده که فاقد خصلت سیاسی بوده باشد. هرگاه به جنگ‌های تاریخ افغانستان نظری بیافکنیم به خوبی می‌توانیم سیاست‌های پشت این جنگ‌ها را ببینیم.

بعد از اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران انگلیس، سیاست استعمار انگلیس در جنگ تحمیلی در افغانستان سیاست فتح و تسخیر کشور بیگانه و به انقیاد در آوردن مردمان این کشور بود. جنگی که علیه انگلیس‌ها (جنگ اول الی سوم افغان- انگلیس) به وقوع پیوست جنگ تدافعی به خاطر جدایی این کشور از سلطه بیگانه بود. چنین بود جنگ تحمیلی سوسیال‌امپریالیزم شوروی و جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی. لنین در این مورد می‌نویسد:

«هر جنگی ادامه سیاست با وسایل دیگر است. ادامه سیاست رهایی ملی در مستعمرات ضرورتاً جنگ‌های ملی مستعمرات علیه امپریالیزم خواهد بود.» (در باره جزوه یونیوس- روزالوکزامبورک - ژوئیه 1918- تأکیدات روی کلمات از لنین است) جنگ چه وقت درمی‌گیرد؟ وقتی سیاست تا

و چهارچوب مناسبات امپریالیستی- ارتجاعی بین‌المللی کنونی فراتر نرود و خواست‌های شان در محدوده نظام حاکم جهانی قید بماند. در واقع در جهان کنونی مناسبات ارتجاعی نیمه فیودالی مستقل از امپریالیزم نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه این مناسبات فقط در شرایط مستعمراتی یا نیمه‌مستعمراتی می‌تواند موجود باشد.

درین‌جا منظور این نیست که طالبان به‌جای حالت مستعمراتی افغانستان صرفاً در آینده خواهان یک حالت نیمه مستعمراتی برای کشور هستند، بلکه هم اکنون نیز در مناطق پای‌گاهی شان در صدد برقراری مناسبات مستقلانه حقیقی و همه‌جانبه نیستند بلکه فقط موجودیت نظامیان اشغال‌گر و پوشالی را درین مناطق نمی‌خواهند و غیر از آن به هیچ تلاشی برای برهم زدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حاکم ارتجاعی، که با رشته‌های متعدد در پیوند با مناسبات امپریالیستی اشغال‌گرانه حاکم قرار دارد، و پایه‌ریزی مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقیقتاً مستقل و حقیقتاً ملی نمی‌پردازند.»

بگذار ایدیولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی بگویند این‌ها «سیاست نهفته در پشت جنگ» را درک نمی‌کنند و به این بهانه سیاست جنگ‌افروزانة تحمیلی اشغال‌گران را موجه جلوه دهند و مقاومت قسمی طالبان را جنگ امپریالیستی جا بزنند.

"سازمان رهایی افغانستان" در صفحه اول مقاله‌اش می‌گوید که مارکس و انگلس

عنوان یک مقاومت قسمی بررسی نموده و صراحتاً بیان نموده که این جنگ هیچ‌گاه مقاومت انقلابی همه‌جانبه نبوده و راه نجات توده‌ها نیست. بناءً پیروزی این مقاومت در چشم‌رس نمی‌باشد و اگر احیاناً به پیروزی هم برسد چیزی بهتر از امارت اسلامی قبلی شان نخواهد بود.

در شماره ۱۵ شعله جاوید دور چهارم در باره ماهیت طالبان و ماهیت جنگ طالبان چنین می‌خوانیم:

«۳- گرچه این درست است که جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در ظرف بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته ضربات کاری ای بر نیروهای اشغال‌گر امپریالیست و رژیم پوشالی وارد کرده و طولانی‌ترین جنگ ایالات متحده آمریکا در خارج از آن کشور را رقم زده است. اما به دلیل این‌که رهبری این جنگ در طول این مدت به دست طالبان یعنی یک نیروی ارتجاعی فیودالی- بورژواکمپرادوری آغشته به شوونیزم غلیظ ملیتی و جنسیتی قرار داشته است، جنگ مذکور تا حال نتوانسته است ظرفیت تام‌وتمام مردمان کشور ما را در مقاومت ملی تبارز دهد....»

ب - مقاومت طالبان از لحاظ خواست استقلال‌خواهی ناقص یعنی خواست تبدیل حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است. قسمی بودن و ناپیگیر بودن این مقاومت قیل از همه به ماهیت طبقاتی فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان مربوط است. این ماهیت باعث می‌گردد که افق دید و مشی سیاسی طالبان در مجموع از دایره

امروز به خوبی مشاهده می‌کنیم که بورژوازی "متمدن" و "مترقی" امپریالیستی، افغانستان را اشغال نموده و با رژیم دست‌نشانده خودش در آن قرار دادهای تحمیلی به خاطر حفظ و تداوم اشغال کشور بسته است.

هر گاه کسی علیه اشغال بایستد و قراردادهای تحمیلی را نامشروع بخواند و توده‌ها را برای قیام علیه اشغال‌گران دعوت نماید، آن وقت است که فریاد بورژوازی "متمدن" امپریالیستی در باره "متمدن"، "نظم"، "فرهنگ" و "میهن" بلند می‌شود و به اتفاق رژیم‌های پوشالی با توپ و تانک و بمب افکن‌ها به سرکوب می‌پردازد. ما شاهد چنین سرکوب‌گری‌های اشغال‌گرانه از سال‌های ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۹ و از ۱۳۵۷ تا بیرون شدن اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم شوروی و سقوط رژیم دست‌نشانده و همچنان از سال ۲۰۰۱ تا کنون می‌باشیم. در هر سه دوره اشغال به خوبی دیده می‌شود که اشغال‌گران استعمارگر، سوسیال‌امپریالیست و امپریالیست «از کلیه نظامات عقب‌مانده و زوال‌یافته قرون وسطایی پستی‌بانی» و حمایت نموده‌اند.

شکی نیست که چهار دهه جنگ در افغانستان توده‌ها را تعلیم داده است و تعلیم خواهد داد، مسئله‌ای که در چنین شرایطی در مقابل ما قرار دارد، این است که آیا ما خواهیم توانست آموزش انقلابی خود را در پیوند تنگاتنگ با توده‌های زحمت‌کش به نیروی مادی بدل نماییم و جنگ مقاومت ملی و مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم

مخالف «با جنبش‌های چکسلواکیه و اسلاوهای جنوبی» که بر آن‌ها طبقات پیش‌سرمایه‌داری مسلط بودند و توسط تزاریزم برای تقویت و توسعه استبداد روسی به کار گرفته می‌شدند» بودند. تاکید از ماست.

در مطلب فوق که از لنین نقل کردیم او به صورت واضح و روشن گفته که:

«در عمل، بورژوازی آلمان بر ضد صربستان به لشکرکشی غارت‌گرانه‌ای دست زده می‌خواهد آن را منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند.» (تاکید از ماست)

در این جا به خوبی دیده می‌شود که لنین نه تنها از جنبش اسلاوهای جنوبی دفاع نموده، بلکه جنبش‌شان را انقلاب ملی خوانده است.

طوری که قبلاً گفتیم "سازمان رهایی افغانستان" برای مشوب ساختن ذهن نسل جوان و مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان به گفته‌هایی از مارکس و انگلس در زمان رقابت آزاد که بورژوازی مترقی بوده استناد می‌جوید که فعلاً از اعتبار ساقط است.

چرا "سازمان رهایی افغانستان" به گفته‌هایی که در شرایط فعلی فاقد اعتبار است اتکا می‌نماید؟ دلیلش واضح و روشن است، این سازمان می‌خواهد با استناد به چنین نقل‌قول‌هایی نسل جوان را بفریبد و جنگ مقاومت قسمی طالبان علیه اشغال‌گران را کاملاً فاقد اعتبار اعلان کند و از این طریق به جنگ اشغال‌گرانه تحمیلی جنبه مترقی بدهد و انقیادطلبی را بیش‌تر از پیش دامن‌بزند.

جهت است که برای شکل‌های علنی اهمیت قایل اند و آن را ستایش می‌کنند.

در شرایط کنونی افغانستان هیچ چیز خطرناک‌تر از آن نیست که وظیفه عمده مبارزاتی به فراموشی سپرده شود و از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی در این محور کاسته شود. فراموشی وظیفه عمده مبارزاتی و فراموش نمودن شعارهای تاکتیکی اصولی بر محور این وظیفه، تسلیم‌طلبی و پشت نمودن به منافع حقیقی طبقه کارگر است.

تعیین وظیفه عمده مبارزاتی و تدوین استراتژی و تاکتیک صحیح و اصولی برای حزبی که می‌خواهد پرولتاریا و توده‌های زحمت‌کش را طبق روح و اصول کمونیزم (مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم) رهبری نماید، نه این که از دنبال حوادث گام بردارد، حایز نهایت اهمیت است. اساس‌نامه حزب کمونیست (مانوئلیست) افغانستان دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین بیان این نظرات را ارائه نموده است. ما با صراحت می‌گوییم که در اساس‌نامه حزب کمونیست (مانوئلیست) افغانستان هیچ گونه ابهامی وجود ندارد و در آن استراتژی و تاکتیک حزب به طور واضح و روشن و دقیق بیان گردیده است. واریسی اساس‌نامه حزب کمونیست (مانوئلیست) افغانستان در شرایط کنونی از نقطه نظر اصول مارکسیستی - لنینیستی - مانوئلیستی برای کسانی که نیاز عاجل مبارزاتی را درک نموده و می‌خواهند موجبات وحدت اصولی رزمنده را عملاً فراهم نمایند و نمی‌خواهند به دادن پند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است. ادامه دارد

دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی برپا نماییم و به پیش بریم؟

حزب کمونیست (مانوئلیست) افغانستان تمام مساعی خود را همیشه متوجه این هدف عالی ساخته و به طور مرتب و منظم به کارهای تبلیغی و ترویجی در این زمینه پرداخته است. حزب ما معتقد است که این کار همواره ضروریست و باید برای تشکل و تربیت توده‌ها به طور جدی کار نماییم. در شرایطی که افغانستان مورد تهاجم اشغال‌گران قرار گرفته و کشور ما به اشغال‌شان در آمده است مرکز ثقل عمل سیاسی این تربیت و تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در هم‌نوبی با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده و ساختن احزاب علنی راجستر شده و یا این که در ساختن حزب مخفی، ایجاد ارتش انقلابی و جبهه متحد ملی؟

آن‌هایی که می‌خواهند اشغال کشور را مشروعیت قانونی بخشند مانند "سازمان رهایی ... و "حزب آزادی‌خواهان مردم ... " سیاست اولی را برگزیده اند. اما حزب کمونیست (مانوئلیست) افغانستان به خاطر تدارک و برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، سیاست دومی را برگزیده است و معتقد است که بدون برگزیدن این شیوه نه می‌توان پیوند تنگاتنگ با توده‌ها حاصل نمود و آن‌ها را با روح انقلابی آموزش داد و نه می‌توان جنگ مقاومت پی‌گیر و اصولی علیه دشمنان عمده کشور برپا نموده و پیش برد. ایدیولوگ‌های بورژوازی به خوبی این موضوع را درک می‌کنند. به همین

## پیام‌های کمیته‌های منطقوی حزبی به مناسبت تدویر موفقانه پولینوم پنجم حزب کمونیست « مائوئیست » افغانستان



### تایید کامل

### فیصله‌های پولینوم پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

به " د. س. ک. م. ح. ک. م. ا. ":

درودهای گرم و صمیمانه نثارتان باد!

تدویر موفقانه پنجمین پولینوم کمیته مرکزی حزب خود را صمیمانه شادباش می‌گوییم و در دفاع و تحقق عملی فیصله‌های به عمل آمده خود را مکلف می‌دانیم و با تعهد هرچه راسخ‌تر به خاطر اجرای فیصله‌ها در پراتیک عملی مبارزاتی مصممانه به پیش خواهیم رفت.

ما نیک می‌دانیم که:

«در کشورهای مستعمراتی- نیمه فیودالی و نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی مثل افغانستان، انقلاب دموکراتیک نوین مرحله اول انقلاب است که با آغاز جنگ خلق و ایجاد اولین مناطق پای‌گاهی انقلابی عملاً آغاز می‌گردد. کسب قدرت سرتاسری در کشور به مفهوم آغاز انقلاب دموکراتیک نوین در کشور نیست، بلکه به مفهوم تکمیل شدن آن است. این امر نه تنها در شرایط نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی بلکه در شرایط مستعمراتی- نیمه فیودالی نیز صادق است.

مشخصاً در شرایط کنونی نیز که ما مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و

و اشغال‌گران مرتجع داعشی را پیش می‌بریم، باید این موضوع برای ما روشن باشد. در واقع منظور از برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان این است که این جنگ باید به عنوان یکی از زیر مراحل نبرد برای انقلاب دموکراتیک نوین در کشور رقم بخورد و از همان آغاز این جنگ و پایه‌ریزی مناطق پای‌گاهی انقلابی مبارزات انقلابی برای سرنگونی عملی مناسبات مستعمراتی- نیمه فیودالی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آغاز گردد. در غیر آن جنگ مقاومت تحت رهبری ما با جنگ مقاومت ارتجاعی تحت رهبری طالبان فقط تفاوت‌های لفظی و حداکثر ریفورمیستی خواهد داشت و در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نخواهد بود.

البته این نکته روشن است که در شرایط اشغال کشور این مبارزات انقلابی باید تابع مبارزه علیه دشمن عمده باشد و این موضوع خواهی نخواهی محدودیت‌هایی بر این مبارزات تحمیل می‌نماید. اما در نظر نگرفتن مطلق آن و اهمیت لازم و ضروری آن مبارزات را کلاً به فراموشی سپردن، نه تنها جنگ ما، و اکنون مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد آن، را مضمون ملی- دموکراتیک کهن خواهد بخشید، بلکه در نهایت خود جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و مقدم بر آن مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد آن را نیز زیان خواهد رساند.» (کمونیست 22 - صفحه 13)

بدین اساس است که با تکیه بر فیصله‌های به عمل آمده پنجمین پولنیوم کمیته مرکزی حزب، خود را مکلف می‌دانیم که با قاطعیت تمام، فیصله‌های به عمل آمده را نه تنها مورد تایید کامل قرار دهیم بلکه در تحقق عملی آن هرچه جدی‌تر بکوشیم تا مطابق آن بتوانیم مبارزات انقلابی خود را با گام‌های استوارتر از قبل، هرچه بیش‌تر و وسیع‌تر دامن زنیم.

**زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!**

**کمیته منطقه‌ای شماره اول**

**15 سنبله 1398 (6 سپتامبر 2019)**



## پیام حمایت از

### فیصله‌های پولینوم پنجم حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

کمیته منطقه دوم صمیمانه‌ترین دروذهای رفیقانه خود را به رفقای "کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان" می‌فرستد.

حزب ما از زمان ایجادش تا کنون علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و اشغال‌گران داعشی و همچنین علیه انواع و اشکال مختلف رویزیونیسم، تسلیمی و تسلیم‌طلبی مبارزه نموده و مبارزه علیه طالبان را در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده و تلاش می‌ورزد که توده‌های ستمدیده این دیار را در مبارزه قهرمانانه علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌شان و اشغال‌گران داعشی رهبری نماید، می‌فرستد.

ما نیک می‌دانیم که در کشور مستعمره- نیمه فیودال افغانستان و در شرایط ضعف جنبش انقلابی کشور و حالت زار مردمان کشور، بردن خط انقلابی میان توده‌ها و مشخصاً نسل جوان کشور یکی از ضرورت‌های میرم و نیاز عاجل مبارزاتی جنبش انقلابی کشور را در اوضاع کنونی کشور تشکیل می‌دهد. بدون بردن خط انقلابی میان توده‌ها و بسیج توده‌ها و مشخصاً نسل جوان کشور بر محور آن نمی‌توان اشغال‌گران امپریالیست و اشغال‌گران داعشی را از کشور بیرون راند، رژیم پوشالی را سرنگون نمود و انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند. ما یقین کامل داریم که حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان یگانه حزبی است که از خط اصولی و انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی بر خوردار بوده و با آن‌که موانع متعددی بر سر راه مبارزاتی اش قرار دارد، تلاش می‌ورزد تا همه موانع را عبور نموده و از مرحله تدارک به مرحله برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی گام بردارد.

بناءً کمیته منطقه دوم بعد از مطالعه دقیق فیصله‌های پولینوم پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان ضمن استقبال از فیصله‌های انقلابی رفقا، حمایت همه جانبه خویش را از فیصله‌های حزب اعلان می‌دارد و خود را مکلف می‌داند تا با تمام قوت و توان در پیاده نمودن هر یک از فیصله‌ها جداً حرکت نماید.

**با دروذهای رفیقانه!**

**کمیته منطقه دوم**

هفتم سنبله 1398 خورشیدی

## به کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان!

### رفقای محترم!

کمیته منطقه‌یی سوم حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، هم از جانب خود و هم به نمایندگی از تمامی منسوبین حزب در منطقه سوم حزبی، درودهای گرم و آتشین خود را به تمامی اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و تمامی منسوبین "حزب"، در داخل و خارج کشور، به خاطر تدویر موفقانه پنجمین پولینوم کمیته مرکزی دوم "حزب"، تقدیم می‌نماید.

ما این موفقیت بزرگ "حزب" را به شما و تمامی منسوبین حزب، به شمول تمامی منسوبین حزب در واحد منطقه‌یی سوم حزبی، شادباش می‌گوییم. ما ضمن تأیید تمامی فیصله‌های "پولینوم"، به مثابه فیصله‌های اصولی، درست و به‌موقع، امیدواریم همه‌یاهم و با عزم انقلابی استوار بتوانیم در تعمیم فیصله‌های "پولینوم" با تمام قوت و توان مبارزاتی بکوشیم و حزب پرافتخار خود را به طرف گسترش و استحکام مبارزاتی پیش‌تر و پیش‌تر، در مسیر تطبیق اصولی، خلاقانه و شجاعانه استراتژی مبارزاتی حزب و در پیوند با آن اجرای تاکتیک‌های مبارزاتی حزب برای دستیابی به اهداف "حزب"، به پیش سوق دهیم.

همة ما نیک می‌دانیم که معضله بزرگ حزب ما و کل جنبش انقلابی افغانستان این است که ما در میدان نبرد مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی حضور نداریم و حضور نیروهای طالبان در این میدان یک حضور انحصاری است. تا هر زمانی که ما نتوانیم خود را از این وضعیت نجات دهیم، مبارزه و مقاومت ما علیه دشمنان عمده کشور و مردمان کشور یک مبارزه و مقاومت سیاسی صرف باقی خواهد ماند و نخواهد توانست به یک مبارزه و مقاومت همه‌جانبه بر محور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تکامل نماید.

بنابراین مسلم است که گسترش مبارزات حزب، به ویژه گسترش کاروپیکار توده‌یی حزب، در وضعیت مستعمراتی- نیمه فیودالی افغانستان، عمدتاً مستلزم گسترش مبارزات توده‌یی حزب در روستاها و مقدم بر آن مستلزم حضور حزب در مناطق روستایی است و ما باید کل قوت و توان مبارزاتی خود را عمدتاً به خاطر گسترش این مبارزات جهت داده و به پیش سوق دهیم.

### زنده باد حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان!

### کمیته منطقه‌یی سوم حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

25 سنبله 1398 خورشیدی

در داخل کشورهای امپریالیستی گرایش به طرف فاشیسم و دیکتاتوری بی‌پرده پیش‌رفت می‌نماید. در کشورهای تحت‌سلطه امپریالیسم، جایی که رژیم‌های حاکم همیشه ارتجاعی و نوکر قدرت‌های امپریالیستی بوده‌اند، توهامات در مورد حکومت‌های ملی، پوپولیستی و ضد امپریالیستی فرومی‌ریزد و دیکتاتوری‌ها با خصوصیات آشکار فاشیستی و نظامی در حال پیش‌رفت است. امپریالیسم یعنی بدبختی، ارتجاع و جنگ.

به طور روزافزونی ثابت می‌گردد که پیش‌رفت، غنا، دموکراسی و صلح، حفاظت از صحت و محیط زیست در ناسازگاری با حاکمیت نظام امپریالیستی قرار دارد.

علیه این نظام و بحران آن پرولتاریا و خلق‌ها هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم شورش می‌نمایند. شرایط عینی برای مبارزه طبقاتی، مبارزات آزادی‌بخش ملی و جنگ خلق‌ها حدت بیش‌تری کسب می‌کند.

در سطح ذهنی، پرولتاریا و تشکلات مارکسیستی-لنینیستی-مانونیستی آن هنوز از لحاظ انکشاف استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و سازمان‌یابی‌های خود عقب‌افتادگی داشته و بر چالش‌های قرار گرفته توسط شرایط عینی، هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، بالادستی ندارند.

طبقات حاکمه در سراسر جهان به طور روزافزونی به فاشیسم، تحمیل نقشه‌ها و اقتدارشان بالای توده‌های مردم و هم‌چنان

یقیه اعلامیه اول می از صفحه ۶۴....



این منازعات جدید به مثابه جنگ‌های تجارتی آغاز شد و سپس به طور فزاینده‌ای به سوی تضادهای جیو-استراتژیک سیاسی-نظامی چرخیده و منتج به ایجاد و توسعه جنگ‌های تجاوزگرانه، اشغال‌گرانه و نیابتی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و هم‌چنان تا حد معینی پیش‌رفت گرایش به سوی یک جنگ جهانی جدید مستقیم میان امپریالیست‌ها برای تقسیم مجدد جهان گردیده است.

ژرفتر شدن و وسیع‌تر شدن بحران امپریالیستی به مفهوم سنگین ساختن و وسیع ساختن باراندازی امپریالیستی و ارتجاعی بالای پرولتاریا و توده‌های مردم است. این به معنای شگاف رو به افزایش میان ثروت چند کشور امپریالیستی معدود و فقر سه-چهارم بشریت در کشورهای تحت‌سلطه امپریالیسم و در داخل هر کشور میان طبقات حاکم و پرولتاریا، دهقانان و توده‌های تحت استثمار است.

این امر باعث حادث‌تر شدن تضاد میان امپریالیسم و خلق‌ها و ملل تحت ستم جهان و هم‌چنان حادث‌تر شدن تضاد میان بورژوازی امپریالیستی و پرولتاریا و توده‌های مردم در کشورهای امپریالیستی گردیده است.

سیاست‌های امپریالیسم وخامت کسب کرده و اثرات نظام را در مصایب زیست‌محیطی و طبیعی بیش‌تر و بیش‌تر فاجعه‌انگیز ساخته است.

لنینیسم- مائوئیسم، مبارزه سختی در میان صفوف توده‌ها به راه بیندازیم!

تشکلات توده‌یی تحت رهبری این احزاب را که قادر به رهبری بخش‌های رزمنده توده‌ها و بیرون کشیدن آن‌ها از تأثیرات نیروهای ارتجاعی پان اسلامیستی بنیادگرا، فاشیست- پوپولیست و بقایای نیروهای سوسیال دموکرات و ریفورمیست باشند و بتوانند علیه اکونومیسم، قانون‌گرایی و شوونیسم امپریالیستی بجنگند، انکشاف دهیم!

مقاومت پرولتری و توده‌یی علیه جنگ‌های داخلی ارتجاعی را سازمان دهیم و موقعی که جنگ امپریالیستی پیش بیاید برای متحول ساختن آن به انقلاب، مبارزات تدارکی قطعی و جدی داشته باشیم!

ساختمان نیروهای مبارزو جنگنده توده‌یی را برای پاسخ‌دهی به سرکوب دولتی و جنگیدن علیه گروپ‌های فاشیستی پیش ببریم!

راه را برای یک مبارزه انقلابی راستین به خاطر سرنگونی امپریالیسم، دولت‌های آن و حکومت‌های آن و بنا نهادن قدرت پرولتری صاف و هموار سازیم!

این نبرد باید در هر کشور و برای خواست‌های آن و برزمینه جاری بین‌المللی، طبق دیدگاه و پیوندهای انترناسیونالیستی و به مثابه یک کارویپکار مشترک پرولتاریا و مردمان تحت ستم در سطح بین‌المللی پیش برده شود.

پرولتاریا یک طبقه بین‌المللی است. این طبقه، انقلابی‌ترین طبقه است. این طبقه

منحرف ساختن نارضایتی‌ها و مقاومت‌های آنان، متوصل می‌شوند.

شورش‌های توده‌ها در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هنوز توسط بخش‌هایی که در قیدوبندهای این یا آن بخش از بورژوازی بزرگ، بورژوازی متوسط یا خرده‌بورژوازی یا حتی نیروهای فیودالی، یا این و آن قدرت امپریالیستی، قرار دارند رهبری می‌شوند و نمی‌توانند راه یک مبارزه انقلابی حقیقی برای دموکراسی نوین و سوسیالیسم را بیابند.

در کشورهای امپریالیستی، حتی با وجود ارتقای مبارزات مردمی، مانند فرانسه، عوام‌فریبی فاشیستی- پوپولیستی پیش‌رفت دارد و از امواج بزرگ پناهندگان، ایجاد شده توسط امپریالیسم، برای منحرف ساختن قهر و خشم توده‌ها از جهت‌گیری به طرف نیروهای حاکمه

بورژوا به جهت‌گیری به طرف پناهندگان و تحریک جنگ میان فقرا، استفاده می‌نماید. در این اوضاع ملی و جهانی، وظیفه نیروهای کمونیست، انقلابی و مترقی در جهان بسیار بزرگ است.

باید بر این حقیقت انکارناپذیر تأکید کرد که یگانه بدیل در مقابل بردگی مزدی، استثمار، ستم، سلطه‌گری، بدبختی، تبعیض، ویران‌گری، بحران و جنگ ایجاد شده توسط امپریالیسم در جهان امروزی سوسیالیسم و کمونیسم است.

رشد و ساختمان احزاب طبقه کارگر را پیش ببریم و ریشه‌های این احزاب را در میان توده‌ها گسترش بخشیم!

برای تأمین استقلال ایدئولوژیکی و سیاسی پرولتاریا، مبتنی بر مارکسیسم-

برای پیروزی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی و همچنان در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم پرداخت و آن مسایل را حل نمود. [انترناسیونال سوم]، پرولتاریا و مردمان جهان را قادر ساخت که در نبرد با شکوه و تاریخی شکست جنگ جهانی دوم امپریالیستی و شکست نازیسم- فاشیسم متحد شوند.

[انترناسیونال سوم] میراث تاریخی، تیوریکی و سیاسی مبتنی بر مبارزه تیوریکی، سیاسی و تشکیلاتی علیه پیدایش رویونیسم گسترش یافته در جنبش کمونیستی بین‌المللی، علیه وداع گفتن با دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم و راه انقلاب برای انهدام قهرآمیز دولت بورژوایی را، حتی بعد از فروپاشی‌اش، تأمین کرده است.

مانوتسه‌دون گفته است:

«[انترناسیونال سوم] در طی تمام زمان موجودیت خود بزرگ‌ترین خدمات را در کمک به هر کشور برای سازمان‌دهی حزب انقلابی کارگری حقیقی ارائه کرده است. همچنان [انترناسیونال سوم] به نحو فوق العاده‌ای به هدف کبیر سازمان‌دهی جنگ ضد فاشیستی خدمت کرد.» (سخن‌رانی برای کادرهای حزب کمونیست، ۲۶ می ۱۹۴۳)

همچنان مانوتسه‌دون جمع‌بندی انتقادی از اشتباه‌ها و کمبودهای انترناسیونال سوم و همچنان اشتباه‌ها و کمبودهای ساختمان سوسیالیسم در شوروی را تا حد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به مثابه گام تکاملی‌تر الهام‌دهنده به موج عظیم شورش‌های دهه هفتاد تکامل بخشید.

فقط می‌تواند خود را از طریق به سرانجام رساندن مأموریت نجات تمام بشریت و پیش‌برد پیروزمندان رهبری انقلاب سوسیالیستی به عنوان یک وظیفه جهانی، نابودی نظام امپریالیستی و تمام ارتجاع و بدین طریق پیش‌روی به طرف کمونیسم، نجات دهد.

امسال صدمین سال‌گه بنیادگذاری انترناسیونال سوم کمونیستی، بنیادگذاری شده توسط لنین و رهبری شده توسط استالین، است.

این انترناسیونال عالی‌ترین شکل انترناسیونالیسم پرولتری و تشکل پرولتاریا به مثابه یک طبقه جهانی بود.

آن گونه که لنین خاطر نشان نموده است: «اهمیت دوران‌ساز انترناسیونال کمونیستی سوم در قرار گرفتن آن به مثابه آغاز مؤثریت [عملی بین‌المللی] شعار اساسی مارکس، شعار قرن‌ها تکامل کهن سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر، شعار بیان شده در مقوله دیکتاتوری پرولتاریا، است.» (انترناسیونال سوم و جای‌گاه آن در تاریخ)

حماسه عظیم بنیادگذاری انترناسیونال سوم، رشد آن و تأثیرگذاری آن در تمام گوشه‌های جهان نشان‌دهنده عظیم‌ترین گام پیش‌رونده برای پرولتاریا و جنبش کمونیستی بین‌المللی بوده است.

[انترناسیونال سوم] اهمیت تاریخی انقلاب اکتوبر و ساختمان احزاب کمونیست حقیقی را در تمام گوشه‌های جهان گسترش داد.

[انترناسیونال سوم] به تمام مسایل مربوط به تاکتیک‌ها و استراتژی ضروری

- یک وحدت عمل در عرصه های اساسی مبارزه طبقاتی هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم: پستی‌بانی از جنگ خلق در هند و فلپین و تمام کشورهای مثل پیرو و ترکیه که مسیر جنگ خلق در آنها در مراحل مختلف انکشاف قرار دارد، دفاع از زندانیان سیاسی و زندانیان جنگ در جهان و دفاع از رهایی آنها؛ توسعه جبهه ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی، اتحاد تشکلات اتحادیوی طبقاتی؛ توسعه مبارزه زنان و تشکلات انقلابی فیمینیستی پرولتاریایی.

برای دستیابی به این اهداف است که ما امروز به کنفرانس مارکسیستی-لنینیستی-مانوئیستی مشترک بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست-مانوئیست، همراه با برگزاری جلسات و مباحثات افتخارکننده در باره موضوعات ایدیولوژیک سیاسی و وظایف مربوطه آن، نیاز داریم.

امروز به دست گرفتن تمامی این میراث تاریخی بیش‌تر از هر زمانی برای پیش‌روی حقیقی جنبش طبقه کارگر بین‌المللی و جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مانوئیستی و پاک‌ومنزهدن آن، به وسیله مبارزه ایدیولوژیکی فعال و مبارزه دو خط علیه تأثیرات رویونیزم-اپورتونیزم راست هدایت‌کننده به طرف تسلیم‌طلبی و همچنان علیه اپورتونیزم "چپ"، دگماتیسم و انقلابی‌گری خرده بورژوازی به مثابه دشمن درجه دوم اما زیان‌بخش به هدف، مورد نیاز است.

دراول می امسال، کمونیست‌های مارکسیست-لنینیست-مانوئیست حقیقی برای یک وحدت مبتنی بر مارکسیزم-لنینیزم-مانوئیزم، در مسیر جنگ خلق برای پیش‌رفت انقلاب پرولتری جهانی، فراخوان می‌دهند. وحدتی که کمک متقابل و تشریک مساعی برای به پیش‌گذاشتن گام‌های مشترک در ساختمان احزاب پرولتری قادر به رهبری مبارزه طبقاتی از طریق تجربه مستقیم پرولترها و خلق‌ها به سوی پیش‌رفت انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را انکشاف خواهد داد.

بگذارید در صدمین سال‌گرد انترناسیونال سوم کمونیستی، امسال یک جلسه مقدماتی تدارکی برای دستیابی به این کنفرانس بین‌المللی سازمان‌دهی نماییم!  
 علیه امپریالیزم در هر گوشه جهان بجنگیم!  
 از مبارزه رهایی‌بخش خلق‌ها پستی‌بانی کنیم و مبارزه طبقاتی در کشورهای امپریالیستی را تشدید نماییم!

مارش نیروهای فاشیست را در تمامی عرصه‌ها متوقف سازیم!  
 علیه راه پارلماناریستی ریفورمیستی و پوپولیستی، طبق شرایط مشخص در هر کشور بجنگیم!  
 ایجاد و ساختمان احزاب کمونیست را در آتش مبارزه طبقاتی و در پیوند نزدیک با توده‌ها پیش ببریم!  
 مسیر جنگ خلق به مثابه راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را بنا نهیم!  
 زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

زنده باد صدمین سالگرد انترناسیونالیزم سوم کمونیستی و درس‌های استراتژیک و تاکتیکی جاویدان آن!

زنده باد مارکسیزم-لنینیسم-مانونیزم!

مسیر جنگ خلق به مثابه راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را بنا نهیم!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

زنده باد صدمین سالگرد انترناسیونالیزم سوم کمونیستی و درس‌های استراتژیک و تاکتیکی

جاویدان آن!

زنده باد مارکسیزم-لنینیسم-مانونیزم!

کمیته ساختمان حزب کمونیست مانونیست،

گالیسیا، ایالت هسپانیه

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان

حزب کمونیست نیپال (مانونیست انقلابی)

حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست

دموکراسی و مبارزه طبقاتی، ایالت برتانیه

حزب ایلکادیهین، تونس

حزب کمونیست مانونیست فرانسه

حزب کمونیست مانونیست-ایتالیا

حزب کمونیست مانونیست مانیپور

اتحاد انقلابی مانونیستی - سریلانکا

حزب کمونیست نوین- تونس (در حال

بنیادگذاری)

جوانان سرخ جرمنی

حزب کمونیست انقلابی (حکا-ا-ا-ک کانادا)

اتحاد انقلابی کمونیستی (ملم)- کولمبیا

صدای کارگران (مالیزیا)



**اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های مارکسیست – لنینیست –**

**مائوئیست – اول می 2019**

**اول می سرخ و انترناسیونالیستی!**

**پرولتاریا و خلق های تحت ستم جهان متحد شوید!**

نظام امپریالیستی به رهپویی در یک بحران عمیق ادامه می دهد. تلاش های جاری امپریالیستی و ارتجاعی برای پرداختن و فایق آمدن بر آن ناموفق بوده و آن را ژرفتر و وسیع تر می سازد.

بحران در عرصه مالی پدیدار گردید، علت آن در نظام تولیدی است و اکنون منتج به یک رکود جدید شده است. منازعات و تضادهای جهانی بین الامپریالیستی حادث گردیده است.

بقیه در صفحه ۵۹

**مذاکرات قطر دیر یا زود از سر گرفته خواهد شد**

ص ۲۴

**نیاز اساسی «سازمان رهائی افغانستان»....**

بقیه از گذشته

**نقدی بر سند "مارکس تا مائو و جنبش های**

ص ۳۷

**ملی"**

**پیام های کمیته های منطقوی حزبی به مناسبت تدویر موفقانه پولینوم**

ص ۵۵

**پنجم حزب کمونیست «مائوئیست» افغانستان**

SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM  
WWW.SHOLAJAWID.ORG

قیمت داخل کشور ۳۰ افغانی  
قیمت خارج از کشور ۲ دالر

<http://www.facebook.com/896077590481875>